

آیا پایان عصر «نفت ارزان» نزدیک است؟

صفحه ۱۳

داستان دزد و ملا

محمود بهنام

صفحه ۱۱

جهانی شدن و جنبش چپ

ضد سرمایه داری

صفحه ۱۵

ناهید جعفرپور

"مبارزه را ادامه دهید"

سخنرانی نوام چامسکی در مراسم اعطای
جایزه کارل فون اُسی یتسکی به وی در تاریخ

۲۳ ماه مه در شهر الدنورگ آلمان

صفحه ۱۸

برگردان ناهید جعفرپور

محاكمه سياست جنگ

طلبانه آمریکا در تریبونال

بلژیک

برگردان مهنوش کیان

در بلژیک، پروفیسور لیون دو کوتر با پیروی از سنت سارتر در محاکمه جنگ ویتنام، تریبونالی را بنیان گذارده و با برگزاری فوروم های مختلف در سطح جهان در سال جاری و آینده تلاش برای افشای هر چه بیشتر و مطلع ساختن عموم مردم در باره سیاست های آمریکا در حال حاضر و آینده می باشد. متن حاضر گفتگویی است که فردریک باوی با پروفیسور دو کوتر در بلژیک و در حاشیه گشایش تریبونال داشته است.

صفحه ۲۰

ترکیب و جایگاه مجلس هفتم

* بیش از ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس هفتم وابسته به جناح غالب رژیم، جناح خامنه‌ای، هستند و فقط ۴۰ تا ۵۰ نفر از آنان مربوط به جریان‌های مختلف «جبهه دوم خرداد» محسوب می‌شوند. از این نظر، در قیاس با مجلس ششم، یک جابه‌جایی کامل در بین دو جناح عمده حکومتی صورت گرفته است. علاوه بر ۵ نماینده متعلق به اقلیتهای مذهبی، باقی‌مانده کرسیهای این مجلس را هم نمایندگان به اصطلاح مستقل پر می‌کنند.

* اگرچه برخلاف گفته خمینی، مجلس هیچ‌گاه در نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، «در رأس امور» قرار نداشته است، اما این امر واقعیت دارد که از قدرت و اختیار وسیع مجلس، طی ۲۴ سال گذشته، کاسته شده و موقعیت این نهاد، در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، به تدریج ضعیفتر گشته است.

* اقتدار و اختیاراتی که به تدریج از مجلس شورای اسلامی سلب و، به صورت قانونی و یا غیرقانونی، به رهبر، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان و غیره واگذار گردیده است، در شرایط حاکم، به جایگاه اولیه خود باز نخواهد گشت. نه ترکیب فعلی مجلس، اساساً قادر به اعاده چنین حقوق و اختیاراتی است و نه نهادهایی که آنها را تصاحب کرده‌اند به سادگی حاضر به بازگرداندن آنها خواهند بود.

صفحه ۲

قراردادهای موقت و پیمانی،

اسارت بیشتر کارگران

صفحه ۵

اعتصاب اعتصاب... "دیروز سکوت .. امروز

فریاد .. فردا ..؟

صفحه ۶

به مناسبت برپایی لوح یاد بود قربانیان ترور میکونوس

در برلن

معرفی کتاب حکم دادگاه میکونوس

سند رسمی و ثبت شده جنایتهای جمهوری اسلامی

صفحه ۸ تا ۱۰

شیدا نبوی

ترکیب و جایگاه مجلس هفتم

ترکیب مجلس

با ترتیبات و تمهیداتی که جناح غالب رژیم، به کارگردانی شورای نگهبان، در مورد انتخابات مجلس هفتم چیده بود، ترکیب این مجلس، حتی پیش از اخذ و شمارش آرای رأی‌دهندگان، تا حدود زیادی مشخص شده بود. گزارش مبسوط آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان، راجع به «موقفیتهای» این شورا در هدایت و کنترل جریان انتخابات، به اجلاس مجلس خبرگان در اسفند گذشته (که تنها بخشهایی از آن در رسانه‌ها انتشار یافت) اعترافی آشکار به دخالت مستقیم و مهرچینی در تعیین نمایندگان مجلس هفتم بود. در واقع، شورای نگهبان تحت نظر و تأیید مقام رهبری، چه از طریق رسیدگی و تشخیص «صلاحیت» نامزدها و چه از راه ابطال و یا تأیید گزینشی صندوقها و حوزه‌های انتخاباتی، ترکیب کلی مجلس آتی را از لحاظ حذف و کنار گذاشتن داوطلبان وابسته به جناح رقیب و گماردن عناصر مربوط به جناح خودی، اساساً تعیین کرده بود. اکنون، با پایان یافتن نمایش انتخاباتی و تشکیل مجلس جدید، ترکیب مشخص این مجلس را از نظر توازن قوای دستجات گوناگون درون حکومتی می‌توان مشاهده کرد.

بیش از ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس هفتم وابسته به جناح غالب رژیم، جناح خامنه‌ای، هستند و فقط ۴۰ تا ۵۰ نفر از آنان مربوط به جریانات مختلف «جبهه دوم خرداد» محسوب می‌شوند. از این نظر، در قیاس با مجلس ششم، یک جابه‌جایی کامل در بین دو جناح عمده حکومتی صورت گرفته است. علاوه بر ۵ نماینده متعلق به اقلیتهای مذهبی، باقی‌مانده کرسیهای این مجلس را هم نمایندگان به اصطلاح مستقل پر می‌کنند. باید یادآور شد که اکثر این دسته از نمایندگان که ظاهراً «مستقل» از دو جناح اصلی معرفی می‌شوند، در غالب موارد با اکثریت موجود مجلس همراه شده و دنباله‌روی از آن می‌کنند. جناح خامنه‌ای با تصاحب بیش از دو سوم صندلیهای مجلس جدید، سلطه خود را بر ارگانهای حکومتی گسترش می‌دهد. گذشته از شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت

با برگزاری مراسم افتتاح جنجال برانگیز مجلس هفتم، در ۷ خرداد، کار رسمی هفتمین دوره مجلس قانونگذاری جمهوری اسلامی آغاز شد. در این مراسم که وزیر کشور دولت خاتمی، ضمن ارائه گزارش چگونگی برگزاری انتخابات، جرأت کرده بوده اشاره‌ای کوتاه به رد گسترده صلاحیت داوطلبان نمایندگی توسط شورای نگهبان نماید، با پرخاش شدید گروهی از راه‌یافتگان به مجلس روبرو گردید. چنان‌که برخی از آنها نیز خواستار قطع سخنرانی وزیر شدند. آغازگر مراسم افتتاحیه نیز، طبق معمول، پیام رهبر به مجلسیان بود که، ضمن بر شمردن خطرات، «توطئه استکبار جهانی»، آنان را به اطاعت و وفاداری به اسلام و نظام فرا می‌خواند. این مراسم، در عین حال، نحوه برخورد مجلس جدید با دولت خاتمی، در یک سال باقی‌مانده از عمر آن، را نیز به نمایش گذاشت.

تکلیف اکثریت وسیع کرسیهای این مجلس، یعنی حدود ۲۳۰ کرسی از مجموع ۲۹۰، در همان مرحله اول انتخابات، در اول اسفند، تعیین شده بود. دومین مرحله این انتخابات، جهت تعیین تکلیف ۵۷ کرسی، نیز در ۱۸ اردیبهشت برگزار گردید. در این مرحله هم، رویگردانی مردم از حوزه‌های اخذ رأی، کاملاً نمایان و بسیار وسیعتر از رأی‌گیری اول اسفند بود. به طوری که مثلاً در شیراز نسبت آرای شمارش شده به کل دارندگان حق رأی از ۸ درصد تجاوز نمی‌کرد و این نسبت در حوزه انتخاباتی رشت فقط ۹ درصد بود. هرچند که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، انتخابات هیچگاه آزاد و دمکراتیک نبوده است، چگونگی برگزاری انتخابات هفتمین دوره مجلس، ماهیت اساساً ضد دمکراتیک رژیم حاکم، و رویگردانی گسترده مردم از مشارکت در این نمایش انتخاباتی نیز، فقدان مشروعیت آن را کاملاً برملاء ساخت. مجلسی که بدین ترتیب شکل گرفته است. حتی در مقایسه با مجالس قبلی رژیم نیز، از کمترین اعتبار برخوردار است.

نظام، دستگاه قضائی، صدا و سیمای رژیم و ارگانهای نظامی و انتظامی و امنیتی آن، اکنون، با وقفه‌ای چهارساله، مجلس رژیم هم در کنترل کامل این جناح قرار می‌گیرد. جریانات سیاسی حکومتی مانند «جبهه مشارکت ایران اسلامی»، «حزب کارگزاران سازندگی» و «مجاهدین انقلاب اسلامی»، صرفاً در حاشیه این مجلس واقع شده و یا به بیرون از آن پرتاب می‌شوند. بدین ترتیب، در پی کشمکشهای طولانی و منازعات شدید درونی، گامی دیگر در جهت یکدستی نسبتاً بیشتر رژیم برداشته می‌شود. اما این یکدستی نسبی بیشتر، لزوماً به معنی افزایش اقتدار حکومت در مقابله با انواع بحرانهای گریبانگیر آن نیست. حال همگان می‌دانند که این «پیروزی» جناح غالب در تصاحب مجلس هفتم به بهای عیان شدن هرچه افزونتر فقدان مشروعیت رژیم طی یک نمایش انتخاباتی فراهم آمده است. به علاوه، دستگاه اجرائی رژیم، هرچند با اختیاراتی محدود، هنوز در دست جناح رقیب است. ولی، گذشته از اینها، تبعات تقسیم و تصاحب قدرت بعد از انقلاب در بین دستجات مختلف و نظام ملوک‌الطوایفی برخاسته از آن هنوز هم عمل می‌کند و همچنین چگونگی رویارویی با معضلات و بحرانهای حکومتی، همواره تناقضهای تازه‌ای را در میان جریانات حاکم پدید می‌آورد.

اکثریت مجلس

اکثریتی که اکنون بر مجلس رژیم حاکم شده است، در بیعت و اطاعت از رهبر رژیم متفق‌القول و در مخالفت با جناح اصلاح طلبان حکومتی، همراه و همداستان است. اگرچه «اطاعت از رهبری»، به عنوان خصیصه اصلی این مجلس می‌تواند در هدایت و کنترل آن بسیار مؤثر باشد، لکن از این واقعیت نمی‌توان همگونی این اکثریت و یا هم‌رأیی همه عناصر متشکله آن را درباره مسایل گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نتیجه گرفت. ترکیب درونی این اکثریت به چگونگی سازماندهی و تشکیل آن طی دو سال گذشته بر می‌گردد. بقیه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

این کارزار می‌شوند. تشکیل «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» نیز نه تنها برای تقسیم وظایف و ایجاد هماهنگی بین نیروهای مختلف، بلکه به منظور تقسیم قدرت درون جناحی - و نهایتاً درون حکومتی - نیز بوده و هست. این روند تقسیم قدرت مجدد که تا حدود زیادی معلول شرایط ناگزیر سیاسی و اجتماعی بوده، در عین حال، مورد تأیید خامنه‌ای نیز هست که همواره در پی کاستن از اتکای شدید به تشکلهای سنتی و شناخته شده، و تقویت اقتدار شخص خود بوده است. این روند درونی اما هنوز در آغاز راه است و شکل کامل خود را نیافته است، ضمن آنکه انتخابات ریاست جمهوری و صف‌بندیهای مربوط بدان نیز در پیش است.

در حال، اکثریتی که بدین ترتیب در مجلس هفتم شکل گرفته، با وجود اتفاق نظر در اطاعت از رهبری و مخالفت با دولت خاتمی، جمعی همگون و هم‌نوا نیست. گروهی از آنها، که خود را «اصولگرا» می‌نامند و علاوه بر پیروان نهادهایی چون «جامعه مدرسین»، نمایندگانی با گرایش بسیجی و حزب‌اللهی را هم در بر می‌گیرد، اساساً خواستار برگرداندن اوضاع (به ویژه در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و مطبوعاتی) به پیش از «دوم خرداد» و نوعی انتقام‌گیری از مردم و اصلاح‌طلبان حکومتی هستند. اما گروهی دیگر، که کمابیش می‌دانند خود «دوم خرداد» معلول تحولات وسیع جمعیتی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران بوده و بنابراین بازگردان آب رفته به جوی نامیسر است، موضعی «پراگماتیستی» و یا مصلحت‌طلبانه اتخاذ کرده و، پیش از هرچیز، به دنبال تحکیم و تقویت موقعیت خویش در دستگاه حکومتی هستند.

درباره مسائل گوناگون سیاست داخلی و خارجی نیز اختلاف نظر زیادی در بین نمایندگان وجود دارد، هرچند که صف‌بندیهای درون این اکثریت - همانند صف‌بندیهای درون این جناح - در مورد انواع این مسائل یکسان، و قابل تفکیک و تعریف بر مبنای فراکسیون، نیست. مثلاً درباره سانسور و سرکوب مخالفان، که در مورد اصل آن وحدت نظر ولی راجع به شدت و دامنه آن اختلاف نظر دارند. در زمینه برقراری و عادی سازی روابط با آمریکا، که اقدامات مشخص برخی از مسئولان وابسته به همین جناح در دوره اخیر گواه روشنی از تمایل غالب آن است، مخالفت‌های پرسروصدائی نیز از سوی بعضی از نمایندگان ابراز شده است. گروهی از اینان، حتی به رغم توافق هر دو جناح عمده

سلبی رأی دهندگان در برابر چهره‌های مشهور این جناح که غالباً مورد نفرت و انزجار مردم هستند نیز، دلیل دیگر این کار بود. ثانیاً معرفی نامزدهای مورد نظر تحت پوشش تابلوها و عناوین تازه‌ای چون «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی»، «ائتلاف ایثارگران ایران اسلامی»، «چکاد آزاد اندیشان» ... به جای نهاد و تشکلهای شناخته شده‌ای مانند «جامعه روحانیت مبارز» و «جامعه مدرسین حوزه علمیه» و نظایر اینها. و ثالثاً طرح شعارها و حرفهای جدیدی (که بعضاً از جریانات «جبهه دوم خرداد» به عاریت گرفته شده) مثل «ایران آباد، آزاد، شاد» و تبلیغ «آبادگری»، «خدمت رسانی» و یا ایجاد «جامعه پر نشاط» و ... پیداست که اینگونه ریاکاریها و دغلبازیها که ذاتی جریانات و حکومتی مذهبی، خاصه در شرایط امروز جامعه ایران، است کمتر کسی را فریب می‌دهد، همان طور که نتایج انتخابات هفتمین دوره مجلس هم که با تحریم اکثریت دارندگان حق رأی همراه شد، این نکته را به روشنی نشان داد. اما قصد گردانندگان این جناح از کاربرد این شگرد آنست که ضمن حفظ و کنترل اهرمهای اصلی قدرت در پس و پیش صحنه، و ضمن پیگیری اهداف و نیات اصلی این جناح در زمینه‌های مختلف، به دیگران نشان بدهند که آنها دیگر آن محافظه‌کاران و تاجر گرایان سابق نیستند و آنها هم «تغییر» کرده‌اند.

اما تغییر یا تعدیلی که، به واقع، در این میان به وقوع پیوسته اینست که دیگر، نهادها و تشکلهای سنتی و شناخته شده این جناح نمی‌توانند رأساً همه کارهای مربوط به تعیین کاندیداها و نهایتاً سرنوشت انتخاباتها را در دست خود قبضه کنند. اکنون دیگر عناصری از فرماندهی سپاه و بسیج و دستجات حزب‌اللهی و همچنین افرادی از تکنوکراتها و بوروکراتها که در زیر قبای سردمداران همین جناح پرورش یافته‌اند، خواهان مناصب بالاتر و سهم بیشتری از قدرت تصمیم‌گیری و منافع سیاسی و اقتصادی حاصل از آن هستند. از این رو، علاوه بر گردانندگان «جامعه روحانیت»، «جامعه مدرسین»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی» و گروههای «همسو»ی دیگر، مسئولانی از صدا و سیمای رژیم و سپاه و بسیج و غیره نیز وارد کار می‌شوند تا فهرست نامزدها برای اغلب حوزه‌ها، و شگردها و تاکتیکهای تبلیغاتی انتخاباتی را تعیین و طرح‌ریزی کنند. علاوه بر ائمه جمعه و جماعات، کارشناسان و رسانه‌های وابسته به این جناح، و علاوه بر مساجد، شهرداری تهران هم (مثل دوره کرباسچی) با همه امکانات وارد

پس از شکست فضاقت بار داروخته خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس ششم، این جناح علاوه بر تداوم مخالفتها و کارشکنیهای خود از طریق نهادهای زیر کنترل خویش، تلاش کرد که نیروهای شکست خورده را جمع‌آوری و تحت اشکال و عناوین متفاوتی سازماندهی نماید. در سال ۱۳۸۱، نهادی غیررسمی و غیراعلام شده، با عنوان، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی»، در ارتباط با دفتر مقام رهبری، شکل گرفت که گردانندگان اصلی آن علی‌اکبر ناطق نوری، علی لاریجانی، علی‌اکبر ولایتی، محمدرضا باهنر، و برخی از فرماندهان سپاه پاسداران رژیم بودند. اینان کوشیدند نیروها و عناصر خود را در عرصه انتخابات درون حکومتی نیز هم‌آهنگ کرده و تمهیدات لازم را برای بازپس گرفتن نهادهای تحت کنترل اصلاح‌طلبان حکومتی، فراهم کنند. لکن آنچه در نهایت تلاشهای آنها را در این عرصه قرین توفیق ساخت، نه اقبال مردم به آنان، بلکه در وهله اول، رویگردانی توده‌ها از جناح خاتمی که ناتوانی‌اش در پیشبرد اصلاحات موعود کاملاً آشکار شده بود، سپس، دخالت و دستکاری مستقیم در جریان انتخابات، تحت عنوان «نظارت استصوابی» بود.

نخستین برآمد انتخاباتی جناح خامنه‌ای، در پوشش جدید، در اسفند ۱۳۸۱ در انتخابات دومین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا بود. در این رقابت انتخاباتی، این جناح عناصر رده دوم خود را با عنوان «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» و یا عناوین مشابه آن، به میدان آورد و، چنان که می‌دانیم، توانست در شرایط غیبت وسیع مردم از حوزه‌های اخذ رأی، کنترل شوراها در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ را، با کمترین میزان آراء، در انحصار خود بگیرد. سردمداران جناح غالب، این تجربه را در جریان انتخابات مجلس هفتم نیز، در ابعادی بیشتر، به کار بستند. این شگرد، در اساس، عبارتست از اولاً معرفی بسیاری از نامزدهای انتخاباتی از بین عناصر رده دوم و تقریباً ناشناخته گروهها و دستجات وابسته به این جناح، به جای افراد و چهره‌های سرشناس، چنان که مثلاً به جای ناطق نوری، عسگر اولادی و بادامچیان، در فهرست انتخاباتی «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» در تهران، غالباً افراد ناشناخته‌ای از همان دستجات و یا اعضای سابق سپاه و بسیج، عناصری با عناوین «دکتر» و «مهندس» و یا ورزشکار، عرضه شده بود. جلوگیری از واکنش منفی و

فقط در برابر «حکم حکومتی» خامنه‌ای کرنش کرده و از انجام عمده‌ترین وعده‌های انتخاباتی اکثریت نمایندگانش بازماند، بلکه هرآنچه نیز که در ارتباطی کم‌رنگ با آن وعده‌ها از تصویب آن گذشت، با سد شورای نگهبان روبرو گشته و یا رهسپار بایگانی مجمع تشخیص مصلحت گردید. باز پس گرفتن دو لایحه مهم خاتمی از مجلس در ماه‌های اخیر نیز چیزی جز اعتراف آشکار به شکست و درماندگی مجموعه اصلاح طلبان حکومتی، و از جمله مجلس ششم نبود. این مجلس نه قادر بود که از حقوق اولیه رأی دهندگانی که اکثریت نمایندگان آن را برگزیده بودند دفاع کند و نه حتی توانست از حقوق و اختیارات قانونی خود (در چارچوب قانون اساسی رژیم) محافظت نماید. بطوری که، مثلاً تصویب نهائی بودجه سالانه دولت، که از اختیارات خاص نهاد قانونگذاری است، در سالهای اخیر به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع گردید.

اما نکته اینجاست که با جا به جایی حاصل از انتخابات نمایشی اول اسفند و تعویض اکثریت جناح خاتمی با اکثریت جناح خامنه‌ای در مجلس هفتم نیز، روند تدریجی تضعیف اعتبار و اقتدار این نهاد، در قالب ساختار سیاسی موجود، متوقف نشده و قدرت از دست رفته‌اش نیز به آن باز نمی‌گردد. جدا از مسئله فقدان مشروعیت این مجلس و کلیت رژیم در اثر رویگردانی اکثریت مردم از آنها، چگونگی شکل‌گیری اکثریت مجلس جدید هم بر این نکته گواهی می‌دهد.

غالب کسانی که امروزه کرسیهای مجلس رژیم را اشغال کرده‌اند، انتخاب خود را به عنوان کاندیدا و سپس نماینده مجلس، نه مدیون پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه و نه حتی احزاب و تشکیلات سیاسی با سابقه و با برنامه مشخص، بلکه بیش از هرچیز وامدار شورای نگهبان، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی»، و از طریق اینها، رهبر رژیم، هستند. هرگاه «کارگزاران سازندگی» عملاً کارگزاران رفسنجانی بوده و «جبهه مشارکت» هم در عمل همان موقعیت را در ارتباط با خاتمی داشته‌اند، «آبادگران ایران اسلامی» نیز، در اساس، کارگزاران خامنه‌ای محسوب می‌شوند.

اگر منفور بودن سردمداران و یا ترس از واکنش منفی مردم و یا هر دلیل دیگری، گردانندگان جناح غالب را ناگزیر از آن ساخت که به جای چهره‌های مشهور و سابقه‌دار، عناصر گمنام و رده دوم خود را روانه مجلس نمایند، بقیه در صفحه ۱۰

انتخاب فردی روحانی به ریاست مجلس شده بود. اما برخی دیگر از مسئولان این جناح، ضمن تأکید بر پرهیز از اختلافات درونی، انتخاب یک نفر، اعم از روحانی و یا غیرروحانی، با تعداد آرای بالا را توصیه می‌کردند و برخی دیگر نیز تغییر و تعویض دوره‌ای (سالانه) ریاست مجلس را پیشنهاد می‌نمودند. در حالی که این جر و بحثها ادامه داشت، احمد توکلی، وزیر کار سابق و فرد دوم فهرست «آبادگران»، نیز در پی تصرف کرسی ریاست مجلس بود. بنابراین بخشی از کشاکشهای درونی هفته‌های اخیر نیز متوجه منصرف کردن توکلی از این خواست و فراهم کردن زمینه برای گزینش احتمالی حداد عادل به این منصب بود... البته در کنار همه این اختلافات، برندگان انتخابات مجلس هفتم از وظیفه اصلی و مشترکشان، در تداوم حملات علیه جناح رقیب، غافل نبودند. انتقاد از مجلس ششم به دلیل تصویب بودجه سال ۱۳۸۳ و یا برنامه چهارم اقتصادی، و یا خرده‌گیری از خاتمی به بهانه ترمیم کابینه و موارد دیگر، همچنین ادامه داشت. و از آنجا که کسب اکثریت مجلس، علاوه بر تصرف قوه مقننه، سکوی دیگری برای پرش به منظور تصاحب مسند ریاست جمهوری و قوه مجریه توسط دار و دسته خامنه‌ای است. مسلماً این قبیل تهاجمات برای ناکار کردن هرچه بیشتر دولت خاتمی طی یک سال آتی نیز تداوم خواهد یافت.

جایگاه مجلس هفتم

اگرچه برخلاف گفته خمینی، مجلس هیچ‌گاه در نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه، «در رأس امور» قرار نداشته است، اما این امر واقعیت دارد که از قدرت و اختیار وسیع مجلس، طی ۲۴ سال گذشته، کاسته شده و موقعیت این نهاد، در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، به تدریج ضعیفتر گشته است. در اینجا فرصت پرداختن به عوامل متعدد مؤثر در این روند نیست و تنها می‌توان اشاره کرد که هم به واسطه کشمکشها و رقابتهای درونی نهادهای رسمی و غیر رسمی قدرت، هم به دلیل عملکرد خود مجالس و هم در اثر تغییرات قانونی، قدرت مجلس کاهش یافته و، متقابلاً، بر اقتدار برخی ارگانهای دیگر، به ویژه شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، افزوده شده است.

آخرین آنها، تا به امروز، مجلس ششم بوده که اکثریت آن در دست اصلاح طلبان حکومتی بود و از جانب آنها نیز «مجلس اصلاحات» لقب گرفته بود. لکن این مجلس نه

در پذیرش امضای «پروتکل الحاقی» به پیمان «منع گسترش سلاحهای اتمی»، خواهان مقابله با «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی» و جلوگیری از بارزسیهای آن هستند. در زمینه سیاستهای اقتصادی، آنچه که از کلی‌گوییهای برنامه «آبادگران» استنباط می‌شود، همانا تعقیب و تداوم «تعدیل اقتصادی» معروف، همراه با تبعات فلاکت‌آزاست که در دوره رفسنجانی شروع شده و در هفت سال گذشته نیز، کمابیش، ادامه یافته است. اما کم نیستند نمایندگانی از همین اکثریت که همان حرفها و شعارهایی را که، طی این دوره، تکیه کلام نویسندگان «کیهان» و «جمهوری اسلامی» بوده است، تکرار می‌کنند.

بعد از مشخص شدن نتایج انتخابات و پیش از آغاز کار مجلس هفتم نیز، گوشه‌هایی از این اختلاف نظرات در جلسات مشورتی و یا مصاحبه‌های نمایندگان این جناح آشکار گردید. در نخستین جلسه راه‌یافتگان به مجلس با حضور حدود ۲۰۰ نفر از آنها تشکیل شده بود، پس از سخنرانیهای آیت‌الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، درباره «اخلاق» و اسماعیلی، عضو حقوقدان شورای نگهبان، در مورد «وظایف قانونی و حقوق نمایندگی»، حداد عادل، نفر اول فهرست «آبادگران» هم «وظایف نمایندگی از نقطه نظر رهبری» را برای حاضران تشریح کرد. در این جلسه و جلسات مشورتی بعدی، گروههای کاری تعیین شدند که از جمله وظایف آنها پیش‌بینی تغییرات لازم در آیین‌نامه داخلی مجلس در مورد کنترل و محدود کردن نطقهای پیش از دستور نمایندگان، جلوگیری از «تکروی» و حتی امکان «اخراج» نماینده بود که بحثهای زیادی را بین تازه‌واردان دامن زد. اما اختلافات بیشتر زمانی آشکار شد که موضوع تعیین هیأت رئیسه مجلس و، پیش از آن، روحانی بودن یا نبودن رئیس مجلس به میان آمد. این مسئله از این جهت نیز حادثتر شد که هیچ‌کدام از آخوندهای پرسابقه و سرشناس حکومتی کاندیدا نشده و یا، بر پایه شگرد مذکور، در فهرست کاندیداهای این جناح گنجانده نشده بود و از بین حدود ۴۵ آخوندی هم که به مجلس راه یافته‌اند، هیچ یک در آن سطح نیستند که مثل رفسنجانی، کروی یا ناطق نوری در ادوار گذشته، ادعا و یا امکان ریاست مجلس را داشته باشند. در همین حال «جامعه روحانیت» و «جامعه مدرسین» بر ضرورت روحانی بودن رئیس مجلس تأکید می‌کردند و حتی آیت‌الله مؤمن، عضو فقهای شورای نگهبان و از گردانندگان اصلی «جامعه مدرسین»، طی نامه‌ای رسمی، خواستار

قراردادهای موقت و پیمانی، اسارت پیشتر کارگران

کارگران قراردادی همچون کالایی ارزان در دست پیمانکاران اسیر بوده و با گسترش قرار دادهای موقت و پیمانکار نیروی کار می رود تا دخالت محدودی را نیز که در مسائل صنفی خود می توانسته بروز دهد از دست بدهد. گسترش قراردادهای موقت برپراکنندگی صفوف کارگران و در نتیجه بر مبارزات مشترک آنها در رابطه با خواسته های صنفی شان افزوده و فروش و برده وارگی نیروی کار را به اصلی ترین مناسبات میان کارفرمایان و کارگران تبدیل نموده است. بکارگیری کارگران موقت دارد به سیاست غالب در واحدهای بزرگ تبدیل می گردد و ابعاد این مسئله زمانی بیشتر قابل لمس می شود که روند خصوصی سازی و اهدای واحدهای بزرگ به آقازاده ها و دیگر مفتخوران آن چنان گسترش یافته که هرروز اخباری جدید از واگذاری این و آن کارخانه را می شنویم. آخرین اطلاعات نشان از آن دارد که واحدهایی همچون فولاد مبارکه اصفهان و ذوب آهن اصفهان در لیست بعدی این حاتم بخشی ها قرار گرفته اند. بعد از واگذاری هر واحد تولیدی، کارفرمایان جدید با داشتن مجوز قانونی با قراردادهای موقت کار سراغ شاغلین این واحدها رفته و زمینه اخراج سازی های گسترده تر را فراهم می سازند. برای نمونه شرکتی هم چون " زغال سنگ البرز مرکزی"، که در سالهای گذشته حدود ۷ هزار نیروی کار داشته است اکنون به ۱۲۰۰ نیرو تقلیل یافته و باقی مانده نیروی کار در این واحد نیز را می خواهند با قراردادهای جدید موقتی در معرض اخراج های بعدی قرار دهند و یا واگذاری کارخانه های بزرگی چون " الکتریک رشت" به خریداران خصوصی

موج بعدی اخراج ها را در این واحد بوجود آورده است. لازم به یادآوریست که اکثر کارگران شاغل در استان گیلان قراردادی بوده و از حداقل حقوقشان محروم هستند.

قراردادهای موقت امنیت شغلی و خانوادگی نیروی کار را در معرض تهدید جدی قرار داده و مجلس و دولت سرمایه داران نیز با تایید آن بر این ناامنی مهرقانونی خود را نهاده و رد تبصره ۲ ماده ۷ قانون کار رژیم، گامی دیگر را در کارنامه ضدکارگری نمایندگان مجلس به ثبت رساند. چرا که با قانونی کردن قراردادهای موقت اولاً کارگران قراردادی از حقوق قانونی خود از قبیل آزادی حضور در تشکلهای و اعتراض نسبت به از بین رفتن حقوق خود محروم کرده و ثانیاً قبل از استخدام، با «قرار داد سفید» حقوق آنها به کارفرمایان اعطا گردیده تا ادامه استثمار و نقض حقوق کارگران در ابعادی دیگر ادامه یابد. ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار کارگر در بیش از ۷۲۸۰ واحد تولیدی بیش از گذشته دچار ناامنی گردیده اند. با چنین روندی سالانه علاوه بر ۷۵۵ هزار نفر، هزاران نفر دیگر نیز به بیکاران کشور افزوده خواهند شد و رقم بیکاران در پایان برنامه به اصطلاح توسعه چهارم! به بیش از ۷ میلیون خواهد رسید. لازم به یادآوریست که بدانیم کارگران قراردادی، تحت فشار شرکت های پیمان کاری مجبورند برای حفظ موقعیت شغلی خود به جای ۳ نفر کار می کنند و این امر باعث می گردد تا ۲ نفر دیگر به گروه بزرگ بیکاران افزوده گردند.

در اعتراض به این امر در ماه اردیبهشت کارگران قرار دادی و پیمانی کشور، در گردهمایی خود قطع نامه ای را صادر کرده اند که در آن عنوان گردیده است: قراردادهای موقت کار مصداق برده برداری نوین و استثمار نیروی کار در قرن ۲۱ است؛ این پدیده شوم که کل کارگران جهان با آن مواجه می باشند، با چهره زشت خود حداقل های حقوق انسان که متضمن حداقل های زنده بودن است را زیر پا گذاشته است؛ این در حالی است که با وجود تلاش های به عمل آمده در ایران،

پیشرفت قابل توجهی که بتواند، مشکل این گروه را بر طرف کند، مشاهده نمی شود؛ لذا ما ضمن محکوم کردن رفتار غیر انسانی و غیر قانونی کارفرمایان، خواستار برخوردی جدی دولت و مجلس با این گروه از کارفرمایان می باشیم. ما خواستار این هستیم که:

۱- مجلس هر چه سریع تر جوابیه استفساریه خانه کارگر در خصوص ماده ۷ قانون کار و تبصره های مربوط به آن را بدهد. (مجلس ششم در آخرین روزهای عمرش انعقاد قراردادهای موقت را تایید نمود)

۲- ترتیبی اتخاذ گردد که وزارت کار، کارهای مستمر را شناسایی و آنها از لیست کارهای موقت خارج کند.

۳- در قراردادهایی که فی مابین کارفرمایان و پیمانکاران بسته می شود، تعهد حق السعی کارگران و محاسبه

پیمانکار، توسط کارفرما صورت پذیرد.

۴- شرکت هایی که حق کارگران را پرداخت نمی کنند، از شرکت در مناقصه

شرکت ها و دستگاه های دولتی منع شوند.

۵- وزارتخانه های مرتبط، همکاری نزدیکتری با اتحادیه کارگران قراردادی و تشکلهای مرتبط داشته باشند.

۶- طبقه بندی مشاغل در کارهایی که به مناقصه گذاشته می شود، توسط وزارت کار اجرا شود تا کارگران ماهر بتوانند، از

حقوق واقعی خود برخوردار شوند.

۷- کارگران قرار دادی مشمول قوانین حمایتی ویژه، برای تضمین روابط حقوق بنیادین خود قرار گیرند

امروز قراردادهای موقت کار، اخراج های پی در پی و عدم استفاده از نیروهای بومی، از عمده مشکلاتی است که کارگران با آن مواجه بوده و این امر تبدیل به یکی دیگر از معضلات و مشکلات آنها شده است. برای جلوگیری از این حق کثی ها چاره ای جز وحدت هر چه بیشتر میان کارگران دائم و قراردادی وجود ندارد. قراردادهای موقت فردا گریبانگیر بخش بزرگ دیگری از کارگران فعلاً دائم نیز خواهد شد

اعتصاب اعتصاب... " دیروز سکوت .. امروز فریاد .. فردا ..؟

نپندارند. در قطعنامه پایانی، فرهنگیان خواستار تأمین امنیت شغلی و مصونیت قضائی در محیط کار و توقف پیگیری و مختومه اعلام نمودن پرونده های فعالان تشکل های صنفی در هیئت های بدوی تخلفات اداری و تسریع و تصویب لایحه مدیریت خدمات کشوری، کارآمد کردن بیمه ها و رفع توقیف نشریه قلم معلم شدند. در رشت نیز صدها تن از معلمان در برابر اداره آموزش و پرورش یک گردهم آبی اعتراضی تشکیل دادند. همچنین در شهرهای شیراز، خمین، کرمانشاه، فسا، بابل، تبریز، ارومیه، تربت حیدریه، رشتخوار، میاندوباب، ابهر، سمنان،

کامیاران و نیز اعتصاب معلمان انجام گرفت .
در « قطعنامه پایانی مراسم ۱۳ اردیبهشت ۸۳ » بر رفع تبعیض بین متوسط دریافتی معلمان با سایر کارمندان دولت در ارگانها، نهادها و سازمانها و ادارات وزارتخانهها، تعیین جایگاه مناسب برای فرهنگیان در برنامه چهارم توسعه و نهادینه کردن حضور و نقش معلمان در نهادهای تصمیمگیر از جمله شورای عالی آموزش و پرورش تاکید شده است. معلمان زن (طبق آمار سال ۸۱ تعداد ۴۷۰ هزار زن در آموزش و پرورش خدمت می کنند) نیز علاوه بر خواست عمومی شان با همکاران مرد خود خواهان ، ایجاد شیر خوارگاه و مهدکودک در واحدهای آموزشی یا نزدیک به آن و دادن فرصتی برای مراجعه به شیر خوارگاه و مهد کودک ، برای رسیدگی به کودکانشان ، تاسیس آموزشگاه های مخصوص فرزندان فرهنگیان ، ایجاد تسهیلات برای ادامه تحصیل آنها هستند. در بخش هایی از این قطعنامه آمده است که : ... ما که به دنبال امکان داشتن زندگی بهتر در چارچوب ایرانی آزاد بودیم و ترمیم اساسی حقوق معلمان را جستجو می کردیم، با ابزار کردن عقلانیت، در گام اول تبعیضات موجود را هدف گرفته و رفع آن را دنبال کردیم؛ ولی چه سود از این کمترین هم طفره رفته و می روند و آدرس ناکجا آباد می دهند .

سازمان معلمان در پنج سال گذشته به عنوان ناظر و بازیگری فعال و مسئول با تحلیل شرایط و اعلام مواضع آنچه را می اندیشیده در برابر قضاوت همگان قرار داده است، اینک نیز با نگاهی به گذشته نظرات خویش را مطرح می نماید.... قرار بود مسئله آموزش

چون کرج، اسلامشهر و ورامین ، تعداد زیادی از معلمان در مقابل ادارات آموزش و پرورش دست به اعتصاب، تحصن و تجمع زدند. اعتراض معلمان در شهرهای دیگر گسترده تر بود. از جمله در یزد معلمان در مقابل ادارات آموزش و پرورش کل این استان جمع شده و در حالی که فریاد می زدند «معلم می میرد ذلت نمی پذیرد» در محوطه آموزش و پرورش دست به راهپیمایی زده و خواستار ادامه اعتصاب ها بوده و اعلام داشتند که بیانیه تهران را مبنی بر پایان دادن به اعتصاب قبول ندارند و فریاد می زدند "اعتصاب اعتصاب... " دیروز سکوت .. امروز فریاد .. فردا ..؟! " اداره اطلاعات یزد با فشار به معلمان عده ای را به حراست سازمان فرا خوانده و آنها را تهدید نموده بودند که به معلمان بگوئید که اعتصاب را امنیتی نکنند و به مدیران دستور داده شده است تا اسامی معلمانی را که می خواهند به اعتصاب ادامه بدهند ارسال کنند. تعدادی نیز از معلمین در شهرهای مختلف بازداشت و مورد تهدید قرار گرفتند .

حدود ۱۰۰۰ نفر از فرهنگیان اصفهان نیز در مقابل اداره آموزش و پرورش تجمع کرده و شعار می دادند «تا اقدام اساسی نه کلاسی نه درسی». تجمع معلمان در شهر اصفهان به تعطیلی قریب به ۱۸۰ و بیش از ۲۰۰ مدرسه در شهرستان های این استان منجر شد. در شهرهای دیگر استان اصفهان ، از جمله نجف آباد، برخوار، خمینی شهر، شاهین شهر، فلاورجان، زرین شهر و خوانسار نیز تجمعاتی با حضور ده ها نفر برگزار شد. در کاشان حدود ۳۰۰ تن از فرهنگیان ضمن حضور در تجمعی شعاری نظیر «علم بهتر است یا ثروت، البته ثروت ثروت» و «وزیر بی کفایت، استعفا استعفا» سر دادند. معلمان استان اردبیل نیز مقابل ساختمان آموزش و پرورش تحصن کرده و خواستار تحقق مطالبات خود شدند. واعلام داشتند که اگر مسئولان به وعده های خود تا مرداد ماه عمل نکنند، بیانیه " یزد" به قوت خود باقی خواهد بود. معلمان خراسان نیز در مقابل ادارات آموزش و پرورش خراسان اجتماع و خواستار رفع تبعیض آنان با سایر ادارات، سازمان ها، ارگان ها و نهادها شدند. آنها خواستار به رسمیت شناختن کانون صنفی فرهنگیان بوده و به مسئولان و مدیران اجرایی هشدار دادند که نباید خود را فراتر از قانون

تحصن ها و اعتراضات معلمان که از سال ۱۳۸۲ آغاز شده در سال جاری شکل گسترده تری به خود گرفته است. دامنه این حرکت های اعتراضی روز بروز گسترش یافته و مسئولان چاره ای جز جواب دادن به خواسته های برحق یک میلیون و سیصد هزار فرهنگی زن و مرد را ندارند. با وجود آن که آخرین تحصن معلمان در سال ۸۲ که به مدت یک هفته در آخرین روزهای سال گذشته به تعطیلی کلاس های درسی در سراسر کشور منجر شد، هم در زمان برگزاری و هم تاکنون با تهدیدها و مخالفت های مقامات دولتی و امنیتی رژیم مواجه شده و موج احضارها و بازجویی ها از نمایندگان تشکل های صنفی و فعالان فرهنگی نیز همچنان ادامه دارد اما تا زمانی که مسئولان وزارت آموزش و پرورش از ارائه پاسخ های صریح به خواست فرهنگیان کشور امتناع ورزند این تهدیدات نه تنها چاره ساز نخواهند بود بلکه اعتراضات برای مطالبه و یادآوری خواسته های فراموش شده همچنان ادامه خواهد یافت .

در ماه های فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۸۳ نیز اعتراضات معلمان کشور به اشکال مختلف تداوم یافت. روز ۱۲ اردیبهشت ماه ، روز معلم ، جلوه ای از مبارزات متحدانه معلمان را به نمایش نهاد که در مقایسه با سال های گذشته نمونه وار بود. افزایش حداقل حقوق ها و تصویب طرح ارتقای شغلی معلمان محور خواسته هایی بود که همچنان در محاق سیاست های ضد مردمی رژیم باقی مانده است. به دعوت کانون های مختلف معلمین و در تداوم مبارزات تاکنونی فرهنگیان ، اجتماعات مختلفی در شهرهای بزرگ و کوچک کشور تشکیل گردید که در آن فرهنگیان خواسته های مشترکشان را بیان کردند . برای مثال طبق بیانیه ای که کانون های صنفی معلمان صادر کرده بود، خواسته شده بود که برای اعتراض به عدم پاسخگویی مسئولین رژیم به مطالبات معلمان، روز سیزده اردیبهشت در جلوی ادارات آموزش و پرورش مناطق بیست گانه تهران تجمع بکنند که در بعضی از مناطق این تجمع شکل گرفت، منجمه در منطقه چهار، تقریباً حدود هزار و ۲۰۰ معلم نفر از معلمان گردهم آمده و بر پیگیری «مطالبات و خواسته های خود» باردیگر پای فشردند. علاوه بر مناطق تهران، در شهرهای حومه تهران

پیشنهادی ارتقای شغلی فرهنگیان با تأیید نمایندگان تشکل‌ها، حذف موارد تبعیض آمیز در لایحه، نهادینه شدن نقش معلم در نهادهای تصمیم‌گیر،

اصلاح حقوق همکاران بازنشسته و... می‌باشند .
در مرداد ماه سال جاری، نمایندگان تشکل‌های صنفی فرهنگیان سراسر کشور در نشست سراسری تشکل‌های صنفی در گیلان تصمیم خواهند گرفت که در قبال وعده‌های محقق نشده وزارت آموزش و پرورش و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی چه سیاستی را اتخاذ کنند و تحصن نمایندگان تشکل‌های صنفی فرهنگیان سراسر کشور با چنین تصمیمی به کار خود پایان داد .

در شرایطی که مبارزه معلمان، کارگران، زنان و دیگر اقشار جامعه برای تحقق خواسته‌های برحق شان ابعاد گسترده تری پیدا نموده است، تغییر نظم موجود باید در دستور کار یک جنبش توده‌ای متحد قرار گیرد تا در کنار و برای هم آخرین رمق‌های رژیم اسلامی را گرفته و پیام آوران نظم نو در جامعه باشند. به یاد بسپاریم که انقلاب کار آگاهانه توده‌های متشکل است، در راه تحقق آن دست‌انمان را به هم بفشاریم. پیروزی از آن توده‌هاست.

پیام همدردی

رفقای گرامی و ارجمند، جمیله رحیمی و عمر ایلیخانی زاده
خبر تکانه‌دهنده درگذشت دختر عزیز و دل‌بندتان، در تصادفی دلخراش، ما را در تاسفی عمیق فرو برد. با ابراز صمیمانه ترین همدردیها، ما در این لحظات سخت و جانگداز خود را در کنار شما احساس می‌کنیم و شریک غم اندوهتان می‌دانیم.

با آرزوی بردباری برای شما، خاطره «شب بو» نازنین را که در سن ۲۱ سالگی، زود هنگام با دنیایی از امید و آرزو سر در نقاب خاک کشید گرامی می‌داریم.

با احترام فراوان

از طرف روابط عمومی سازمان اتحاد

فدائیان خلق ایران

محمد اعظمی

۲۱ خرداد ۱۳۸۳ / ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴

بندی و ارتقای شغلی معلمان آنقدر تغییر کرده که برخلاف ادعاهای مسئولان وزارتخانه، هیچ یک از معلمان واجد شرایط حتی به رتبه ارشد هم دست نخواهند یافت. به عنوان نمونه یکی از امتیازات به ارائه گواهی آموزش ضمن خدمت مربوط می‌شود. اولاً معلمی که در دو سه نوبت مشغول و مجبور به کار دوم و سوم است، فرصت شرکت در این کلاس‌ها را پیدا نمی‌کند. ثانیاً کسب امتیاز ویژه آموزش ضمن خدمت، منوط به گواهی صادره مربوط به بعد از سال ۷۹ بوده و گواهی‌های صادره پیش از سال ۷۹ اعتباری برای کسب امتیاز نخواهد داشت. این گونه آیین نامه‌ها در شرایطی صادر می‌شوند که قبلاً بنا بر پیشنهاد مورد توافق نمایندگان تشکل‌های صنفی فرهنگیان و مسئولان وزارت آموزش و پرورش در نشست ۲۷ فروردین ماه در باشگاه فرهنگیان، حداکثر امتیاز برای معلم ارشد ۵۰۰ معلم خیره ۹۰۰ و معلم عالی ۱۳۰۰ امتیاز اعلام شده بود و تغییر این میزان از سوی وزارت آموزش و پرورش، خود به عامل اعتراض فرهنگیان تبدیل شده است. در حالی که مسئولان وزارت آموزش و پرورش از اجرای طرح ارتقای شغلی آن هم با تاخیر ۲۰ ماهه در این وزارتخانه، به مثابه سند افتخار در کارنامه فعالیت خود یاد می‌کنند، فرهنگیان معتقدند که اجرای این طرح نتیجه‌ای در بر نداشته جز آنکه به تبعیض و نابرابری در میان قشر فرهنگی دامن خواهد زد و به نظر می‌رسد شاید هدف اصلی اجرای این طرح، بیشتر برهم زدن اتحاد و یکپارچگی فرهنگیان است که در هر نوبت از فراخوان برای اعتراضات علنی و بیرونی، بدون در نظر گرفتن هرگونه امتیازی برای خود نسبت به دیگری، فارغ از هرگونه چشمداشت سیاسی و صرفاً با درخواست بهبود وضعیت معیشتی در کنار یکدیگر گام برداشته اند.

اگرچه با اجرای طرح افزایش حداقل حقوق‌ها، حقوق افراد دیپلمه و با سابقه کم افزایش یافته اما حقوق بقیه ثابت مانده است. معلمان که خواهان هماهنگی اشل حقوقی با دیگر کارکنان دولت بودند عنوان می‌داشتند که خواست ما نه برابری حقوق با کارکنان خود آموزش و پرورش بلکه در اساس با مبلغی است که به دیگر کارکنان دولت پرداخت می‌گردد. معلمان در اعتراض به تبلیغات غیرواقعی مسئولان در مورد افزایش حقوق‌ها معتقد بودند که همه اینها در حالی گفته می‌شود که نزدیک به نود و نه درصد معلمان هنوز هم زیر خط فقر زندگی می‌کنند. آنها خواستار رفع تبعیض، تصویب طرح

و پرورش را در معرض نقد و آسیب‌شناسی همه افراد جامعه به ویژه صاحبان اندیشه و نظر در داخل و خارج قرار داده و آن را به یک مسئله ملی و عمومی تبدیل نمایند و با توجه و عنایت خاص و ویژه به وضعیت معیشتی فرهنگیان بحران دامن‌گیر آموزش و پرورش را تغییر دهند؛ اما وزیر محترم آن نکرد که باید! و نتیجه‌اش را همگان در دی ماه هزار و سیصد و هشتاد به خاطر دارند... در پی نشست بی سابقه تشکل‌های فرهنگیان با مسوولان چهار وزارتخانه و سازمان دولتی (مسئولان وزارت آموزش و پرورش، وزارت کشور، وزارت اطلاعات و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی)، همگان را به بررسی عقلانی مشکل و یافتن راه‌حل‌های حداقلی دعوت کردیم و طبق وعده‌های داده شده در این نشست، که چیزی جز مطالبات حداقلی فرهنگیان نبود، هفته معلم سال جاری با کمترین تنش پشت سر گذاشته شد؛ ولی زخم‌های شنیده شده در روزهای اخیر مبنی بر کاهش زمان اجرا و تعداد افراد تحت پوشش طرح ارتقای شغلی، موجی از نارضایتی و عصبانیت را در میان فرهنگیان به دنبال داشته است... زمان اجرای طرح از اول فروردین سال هزار و سیصد و هشتاد و سه باید باشد و همچنین این طرح باید شصت و پنج درصد معلمان را شامل شود و ضمن اعتراض به سازمان مدیریت، عواقب احتمالی بر عهده کسانی خواهد بود که اوضاع را این گونه می‌پسندند... سازمان معلمان از ابتدای تشکیل، خواستار نهادینه شدن ارتباط تشکل‌ها و آموزش و پرورش بوده است و انتخاب مشاور در امور تشکل‌ها ما را به تحقق آن نزدیک گردانید؛ ولیکن مشاور سابق کارنامه قابل قبولی از خود به یادگار گذاشت و در هفته گذشته شاهد معرفی مشاور جدید در امور تشکل‌ها بودیم ...

با گسترش اعتصابات، حاجی، وزیر آموزش و پرورش اعلام داشت که لایحه تغییر ضوابط پرداخت کارمندان دولت و از آن جمله فرهنگیان در کمیسیون اجتماعی دولت در دست بررسی است و در صورت تصویب نهائی این لایحه، ضوابط پرداخت حقوق و دستمزد در دستگاهها که پیش از این دارای قوانین متفاوتی بوده اند، یکسان خواهد شد. همچنین آیین نامه رتبه بندی و ارتقای شغلی معلمان در شورای اداری و استخدای در دست بررسی می‌باشد که با اجرای آن، معلمانی که دارای تحصیلات بالاتر و تجربه بیشتری باشند، با کسب رتبه‌های ارشد، خیره و عالی از امتیازات مالی بیشتری برخوردار خواهند شد. اما محتوای طرح رتبه

به مناسبت برپایی لوح یاد بود قربانیان ترور میکونوس در برلن

پس از ماه‌ها کشمکش سرانجام در روز سه شنبه ۲۰ آوریل ۲۰۰۴ از لوح یادبود قربانیان ترور میکونوس پرده برداری شد. در میان بیش از ۸۰۰ نفر از شرکت کنندگان در مراسم کرایش‌های سیاسی اپوزیسیون بویژه نیروهای کرد و وابستگان حزب دمکرات کردستان ایران و بازماندگان قربانیان حضور داشتند. شلوغی در پیرامون لوح بقدری بود که سخنرانان به زحمت می‌توانستند صحبت خود را شروع و یا به گوش همه برسانند. در این ازدحام و "بی‌نظمی" خانم مونیکا تی‌من شهردار منطقه ویلمرزدرف-شارلوتن بورک در برلن در گزارش و خیر مقدم خود نتوانست از همه سیاستمداران حاضر در مراسم از جمله وزیر داخله برلن و برخی نمایندگان مجلس فدرال و ایالتی آلمان تشکر کند.

خانم تی‌من در ابتدای سخنرانی افتتاحی خود به جنجالی بودن این لوح با اشاره به فشارهای متعدد نمایندگان رژیم ایران و همچنین ملاقاتش با نماینده سفارت ایران در برلن سخن گفت برپایی این لوح تصمیم درستی بود تا نام مهمانان این شهر که قربانی یک ترور دولتی شده‌اند برای همیشه در تاریخ این شهر حفظ شود. وی ضمن تشکر از بانیان و مبتکران برپایی این لوح و کسانی که توانستند با همت خود هزینه آن را فراهم کنند، محتوای لوح و تغییری که با تقاضای دولت فدرال و توسط دولت ایالت برلن شده بود را ذکر کرد و اظهار داشت نوشته لوح حاضر به متن حکم بسیار نزدیک‌تر است زیرا با توجه به متن حکم دادگاه زمامداران وقت ایران مسئول این ترور دولتی بودند. پس از وی هانس یواخیم اریک وکیل یکی از شاکیان خصوصی در دادگاه میکونوس از برپایی دیر ولی نه خیلی دیر هنگام لوح یاد کرد و گفت ذکر زمامداران

وقت بر لوح به این معنی نیست که آن‌ها به گذشته تعلق دارند، حاکمان آن زمان ایران زمامداران فعلی نیز هستند و این باید هشدار باشد به دولت‌مداران آلمان باشد تا زبانی گویا در مقابل تروریست‌های دولتی داشته باشند به ویژه هنگامی که صحبت از استرداد عامل این ترور یعنی کاظم دارابی در میان است. وی همچنین اظهار داشت با این لوح نام قربانیان و مسئولین ترور برای همیشه ثبت خواهد شد اما تکلیف رژیم حاکم بر ایران را خود مردم ایران روشن خواهند کرد.

پس از وی میرو علیار از دفتر اروپایی حزب دمکرات کردستان ایران پیام دبیر اول این حزب را قرائت کرد. در این پیام آمده بود که این لوح تنها به یاد قربانیان میکونوس نیست بلکه به یاد همه قربانیان این رژیم بخصوص قربانیان ترور دولتی این رژیم در خارج از کشور می‌باشد. سپس کژال عبدلی همسر سابق عبدلی پیامی به زبان کردی قرائت کرد و سرانجام سارا دختر نوری دهکردی پیام پر احساس خود را با ذکر آخرین روز ملاقات با پدرش، چگونگی شنیدن ترور، تاثیر این ترور و دادگاه بر او و خانواده‌اش سخن گفت وی اظهار داشت رژیم حاکم بر ایران باید بداند که با ترور فعالان سیاسی نمی‌تواند جلوی مقاومت و مبارزه مردم و بخصوص جوانان را بگیرد. آنگاه با خواهش خانم شهردار شهره بدیعی، کژال عبدلی، سارا دهکردی و رسول شرفکندی، بازماندگان قربانیان ترور میکونوس از لوح یادبود پرده برداری کردند:

"در این محل در رستوران سابق میکونوس در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ سه تن از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران

دکتر صادق شرفکندی

فتاح عبدلی

همایون اردلان

به همراه سیاست مدار ساکن برلن

نوری دهکردی

توسط زمامداران وقت ایران به قتل رسیدند. آنها در مبارزه برای دمکراسی و حقوق بشر جان باختند."

تلاش برای برپایی این لوح امکانی بود که در اختیار اپوزیسیون قرار داشت تا از آن برای مبارزه علیه رژیم استفاده کند.

در تابستان ۱۹۹۷ کمی پس از اعلام حکم (۱۰ آوریل ۱۹۹۷) نمایندگان احزاب سوسیال

دمکرات، سبزها و سوسیالیسم دمکراتیک در شورای شهر منطقه ویلمرزدرورف فکر برای برپایی لوح به یاد قربانیان ترور میکونوس را مطرح کردند. در آن زمان وزارت امور خارجه وقت آلمان در پاسخ نامه‌ی نمایندگان شورای شهر اظهار داشت: "از آن جایی که حکم دادگاه هنوز قطعی نشده است از تصمیم فعلی خود صرف نظر کنید."

در ۹ دسامبر ۱۹۹۸ حکم دادگاه میکونوس قطعی شد اما در این زمان خاتمی در ایران رییس جمهور بود و تب اصلاحات بخش‌هایی از "اپوزیسیون" را فرا گرفته بود، بسیاری از نیروهای آلمانی نیز در توهم پیشرفت اصلاحات در ایران بودند و رغبت چندانی به انجام چنین اقداماتی نداشتند. اما اریک وکیل یکی از شاکیان خصوصی و نماینده کانون پناهندگان سیاسی ایران در برلن در سپتامبر ۲۰۰۲ در مراسم دهمین سالگرد ترور میکونوس دوباره پیشنهاد برپایی لوح یادبود را مطرح کردند. نمایندگان احزاب حاضر در مراسم این بار از این پیشنهاد استقبال کردند ولی بار دیگر به نگرانی چند سال پیش وزارت امور خارجه اشاره نمودند. در نوامبر ۲۰۰۲ از طرف اریک و نماینده کانون پناهندگان با رییس کمیسیون امور فرهنگی در پارلمان برلن خانم آلیس اشتروور برای صحبت در مورد لوح یاد بود تماس گرفته شد. ایشان با پیشنهاد موافقت داشتند و طی دو نامه در آوریل و ژوئیه ۲۰۰۳ نظر وزارت امور خارجه آلمان را در مورد برپایی این لوح خواستار شد. چون پاسخ وزارت امور خارجه به درازا کشید نمایندگان حزب‌های سوسیال دمکرات و سبزها با پشتیبانی حزب سوسیالیسم دمکراتیک تقاضای برپایی لوح را به شورای شهر منطقه دادند. در اوت ۲۰۰۳ با این تقاضا موافقت شد و به وزارت امور خارجه نیز اطلاع داده شد. در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۳ سرانجام وزارت امور خارجه عدم مخالفت خود را طی نامه‌پی به خانم اشترووه اعلام کرد. سپس مراحل فنی و جمع آوری کمک مالی آغاز شد. با اعلام علنی بیانیه کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلن برای جمع اوری کمک‌های مالی تلاش نمایندگان جمهوری اسلامی در ایران و برلن برای جلوگیری از نصب لوح شروع شد در تهران سفیر آلمان به وزارت امور خارجه فراخوانده شد و در ۱۷ دسامبر ۲۰۰۳ نماینده رسمی سفارت ایران در برلن به دیدار خانم

ایران به عنوان آمران و عاملان این جنایت صادر کرد .

حکم در دهم آوریل ۱۹۹۷ صادر شد و فردای آن روز روزنامه آلمانی زبان "زود دویچه سایتونگ" در ذکر اهمیت جهانی این حکم نوشت: "حکم میکنونوس فقط وارد تاریخ قضایی آلمان نخواهد شد. برای اولین بار یک دادگاه عالی در بررسی یک پرونده قتل، رهبران در قدرت یک دولت دیگر را روشن و صریح مسئول اصلی جنایت شناخت ."

یواخیم اریگ، وکیل مدافع یکی از شاکیان خصوصی این پرونده، در ۱۹۹۸ نوشت: "میکنونوس، تا سپتامبر ۱۹۹۲ فقط نام یک جزیره تفریحی یونان بود، از این زمان مترادف با قتل وحشتناک به دستور است. اما از زمان صدور حکم، میکنونوس، همچون نشان جرأت بخش استقلال قوه قضائی، تمایل به روشنگری بدون مراعات مسایل سیاسی و اعلام حقیقت علیرغم فشار، و به طور خلاصه نشان امید است." (پیشگفتار کتاب)

چگونگی جنایت

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲، مزدوران ایرانی و لبنانی دولت اسلامی ایران، با شناسایی و اطلاعات کامل، به نشستی که رهبر حزب دموکرات کردستان ایران، دکتر صادق شرفکندی و سه تن از یارانش با تعدادی از اپوزیسیون ایران در رستوران میکنونوس داشتند حمله کردند و در یک یورش برق آسا، همه را زیر رگبار مسلسل گرفتند و برای اطمینان از نتیجه جنایت، با سلاح کمتری تیر خلاص را هم به دکتر شرفکندی شلیک کردند و گریختند .

خبر این ترور، در سراسر اروپا به نحو وسیعی منعکس شد. پلیس آلمان با همکاری سرویسهای امنیتی و پلیس دیگر کشورهای اروپایی، بلافاصله شروع به ردیابی و تحقیق در مورد متهمان کرد. در این تعقیب و مراقبتها، همه جا رد پای کاظم دارابی، ایرانی، به عنوان مسئول عملیات ترور پیدا می شد. و سرانجام، پلیس آلمان پنج ایرانی و لبنانی را دستگیر کرد: یوسف امین، محمد اتریس، عطاءالله عیاد، کاظم دارابی، و عباس رحیل .

در بازجوییها و بازپرسیهای متعدد و مفصل از این متهمان، به تدریج تمام جریان برنامه ریزی و نقشه ترور و چگونگی تدارکات و اجرای آن برای دستگاه قضایی برلین روشن و تاریخ تشکیل دادگاهی برای محاکمه

معرفی کتاب

سند رسمی و ثبت شده جنایتهای جمهوری اسلامی

حکم دادگاه میکنونوس.

برگردان: مظفر. ۵۴۱ صفحه.

شنیدای نویی

اگر جنبه اغراق به خود نگیرد، می توان گفت همین یک کتاب، سندی است مکفی در اثبات جنایتهای دولت جمهوری اسلامی ایران. جنایتی که در آن، در سپتامبر ۱۹۹۲، چهار نفر: دکتر صادق شرفکندی دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران، فتاح عبدلی نماینده حزب در اروپا؛ دکتر پاریس، همایون اردلان نماینده این حزب در آلمان، و محمد نوری دهکردی از دوستان و نزدیکان حزب دموکرات، در رستورانی در برلین ترور شدند. و این، اولین و تنها ترور جمهوری اسلامی در خارج از مرزهای ایران نبود؛ گذشته از سرکوب، کشتارها، اعدامها و ترورهای داخل کشور.

اهمیت دادگاه میکنونوس در اینست که برای اولین بار، حکم محکومیت یک قدرت دولتی را صادر کرد و نمونه ای شد برای استقلال قوه قضائیه از تشبثات و اعمال نفوذ قدرتهای دولتی .

کتاب حکم دادگاه میکنونوس در محکومیت آمران و عاملان جنایات میکنونوس، متن کامل حکم دادگاهی است که سه سال و نیم، از اکتبر ۱۹۹۲ تا آوریل ۱۹۹۷، به طول انجامید و طی ۲۴۷ جلسه، به تمام جزئیات این جنایت رسیدگی کرد، حرفهای همه متهمان و همه شهود را شنید و علیرغم اقدامات برخی از مقامات دولتی آلمان، که تحت فشارهای دولت ایران، میخواستند بر رأی آن تأثیر بگذارند، حکم خود را در محکومیت قدرتمداران حکومت

تی من رفت. هیچ کدام از این دیدارها نتیجه مثبتی برای رژیم حاکم در ایران در برندااشت. سپس شهردار تهران به استاندار برلن نامه نوشت. این نامه دیگر همه را از برپایی این لوح باخبر کرد. دخالت دولت های ایران و آلمان در این جریان همچون دیگر دخالت های آنها در قبل و بعد از شروع دادگاه به ضرر عاملینش تمام شد. این دخالت ها از طرفی برپایی لوح را به یک مساله عمومی بدل کرد و تغییر متن لوح باعث شد که این متن برخلاف تفسیر برخی گویاتر و از نظر سیاسی محکم تر شود. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون که در این سالها آگاهانه یا ناآگاهانه این موقعیت را نادیده گرفته بودند به دفاع از آن پرداختند و با انتشار بیانیه های متعدد به پشتیبانی آن برآمدند و در روز پرده برداری به مانند روز حکم دادگاه با دسته گل در محل حاضر شدند. با پرده برداری از این لوح یادبود مرحله دیگری از پیامدهای ترور میکنونوس به پایان رسید. این ترور و مسایل دنباله آن اما هنوز تمام نشده است. هنوز رژیم ایران و حزب الله به طور جدی در تلاش استرداد کاظم دارابی و عباس هستند، هنوز وضعیت حقوقی زمامداران ایرانی که به طور مستقیم در این ترور دست داشته اند روشن نشده است، هنوز در هیچ کجا برای هیچ یک از های قربانیان قتل های زنجیره ای و اعدامی های سال ۱۳۶۷ و... لوحه ای یادبودی نصب نشده است. هنوز...

حمید نوذری

برلن ۲۹ آوریل ۲۰۰۴



بقیه از صفحه ۴

ترکیب و جایگاه مجلس هفتم

این کار مسلماً بر میزان اقتدار و تصمیم‌گیری این نهاد هم تأثیر خواهد نهاد. این امر بدان معناست که اولاً بخشی از قدرت و اختیار مجلس در دست افراد، نهادها و محافظی همچون «شورای هماهنگی» است که مستقیماً وارد مجلس نشده و از بیرون آن را هدایت و کنترل می‌کنند و، ثانیاً، عناصر ردهٔ دوم تازه‌وارد هم از تجربه و توان و اعتبار سیاسی کافی برای ایفای نقش نمایندگی، در حد اسلاف خویش، برخوردار نیستند، هرچند که در اثر این تغییر و تبدیل طبعاً بخشی از قدرت سیاسی هم نصیب آنان شده است. این همان چیزی است که، در سطحی متفاوت، در مورد شورای اسلامی تهران و بعضی شهرهای دیگر اتفاق افتاده است. راهبردها و تصمیم‌گیریهایی اصلی مربوط به وظایف این شوراها (و از جمله انتخاب شهرداران) در خارج از آنها تعیین و اتخاذ می‌شود. اگرچه این نهادها به لحاظ قانونی و در سلسله مراتب قدرتهای محلی و منطقه‌ای، به واقع، اختیارات زیادی هم نداشته‌اند، اما به کارگیری شگرد مزبور برای تصاحب آنها، از قدرت و اعتبار آنها نیز کاسته است.

اقتدار و اختیاراتی که به تدریج از مجلس شورای اسلامی سلب و، به صورت قانونی و یا غیرقانونی، به رهبر، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان و غیره واگذار گردیده است، در شرایط حاکم، به جایگاه اولیهٔ خود باز نخواهد گشت. نه ترکیب فعلی مجلس، اساساً، قادر به اعادهٔ چنین حقوق و اختیاراتی است و نه نهادهایی که آنها را تصاحب کرده‌اند به سادگی حاضر به بازگرداندن آنها خواهند بود. مجمع تشخیص مصلحت تحت هدایت خامنه‌ای و با همدستی رفسنجانی، عملاً، به نهاد قانونگذاری دیگری تبدیل شده که، رفته رفته، به اختیارات و دخالت‌های خود نیز می‌افزاید و در برابر کسی هم پاسخگو نیست. شورای نگهبان، کار «نظارت استصوابی» خود را به دستگاه اطلاعاتی و جاسوسی گسترده‌ای مبدل ساخته و زمام اختیار انتخابات را، از ابتدا تا انتها، در دست گرفته است. در صورت تداوم این وضعیت، انتخابات نمایشی مجلس هفتم الگوی هر انتخابات دیگری در جمهوری اسلامی خواهد بود و حاصل انتخابات نمایشی مجلس هفتم الگوی هر انتخابات دیگری در جمهوری اسلامی خواهد بود و حاصل انتخابات نمایشی نیز، البته، چیزی جز مجلس فرمایشی نیست.

دولتهای اروپایی با ایران، با اسکورت پلیس از زندان بیرون آورده شدند و از فرودگاههای این کشورها به تهران فرستاده شدند و در آنجا "قدر دیدند و به صدر نشستند."

و اینک، کاری سترگ و قابل ستایش صورت گرفته و همتی بلند، متن کامل حکم دادگاه را با وسواس و دقت کامل، از زبان آلمانی به زبان فارسی برگردانده است .

کتاب حکم دادگاه میکونوس را باید خواند، باید آنرا به عنوان یک سند تاریخی بسیار مهم نگهداشت و به دیگران هم توصیه کرد آنرا بخوانند و نگهدارند. چرا که سندی است محکم، گویا و روشن در اثبات بی تردید جنایتهای جمهوری اسلامی ایران.

در خاتمه، به خاطر اهمیت بسیار این دادگاه و این حکم و این کتاب، باید ذکر کرد که در نوشتن چند نام، اشتباه صورت گرفته که امید است در چاپهای بعدی اصلاح شود، از جمله نام دکتر شرفکندی که در سراسر کتاب (شرافکندی) آورده شده و یا عزیز غفاری - صاحب رستوران که در حملهٔ تروریستها مجروح شد - که به اشتباه طبیب غفاری گفته شده، یکی دو اسم هم اشتباه است که می‌تواند غلط چاپی باشد، مثل صدیق کمانگر که کمانگیر آمده، و عبدلی که در آغاز کتاب عبدلی ذکر شده، و یا هادوی مقدم که به صورت هودی مقدم درآمده است.

کمک های مالی رسیده:

سامان	۱۰۰ فرانک سوئیس
هواداران سازمان از سوئیس	
مسعود از هلند	۵۰ یورو
رویین تن هلند	۹۰ یورو
همایون آلمان	۲۰۰ یورو

**با کمک های مالی
خود ، ما را در انجام
وظایفان یاری رسانید**

این متهمان تعیین شد. محاکمهٔ متهمان، در ۲۸ اکتبر ۱۹۹۳، یکسال پس از انجام جنایت، آغاز شد و سه سال و نیم به طول انجامید. و این دادگاه، طی ۲۴۷ جلسه، گام به گام و با دقت و مسئولیتی کم نظیر، تمام جزئیات و اطلاعات مربوط به نحوهٔ تصمیم‌گیری از سوی مقامات بالای حکومتی ایران و نقش "کمیتهٔ عملیات ویژه"، تدارکات و تهیهٔ امکانات؛ از قبیل خانه، اتومبیل، پول، اسناد و مدارک و گذرنامه‌های ضروری، و مهمتر از همه اسلحه‌های لازم، انتخاب مجریان کشتار، و نیز نقشه و چگونگی انجام جنایت بررسی شد. اظهارات متهمان شنیده شد و اسناد بسیاری مورد بررسی و تدقیق قرار گرفت. در این دادگاه که تحت حفاظت شدید امنیتی برگزار می‌شد، شاهد زیادی، که بسیاری از آنها برای جریان دادگاه تعیین‌کننده بود، در اثبات آمریت سران حکومت اسلامی در جنایت، شهادت دادند .

در طول این مدت فشارهای مختلفی از سوی مقامات ایرانی و آلمانی بر وکلا و دادستان و رئیس دادگاه اعمال می‌شد تا بتوانند از تشکیل آن جلوگیری کنند و یا بر رأی آن تأثیر بگذارند اما دادگاه در مقابل تمام این فشارها مقاومت کرد و سرانجام، در دهم آوریل ۱۹۹۷ رأی خود را صادر کرد. در این رأی، متهمان به حبسهای متفاوت، از سه سال تا ابد، محکوم شدند. و مهمتر از همه، دادگاه عالی برلین، سران حکومتی ایران، را به عنوان آمران و عاملان این ترور شناخت و برای علی فلاحیان، وزیر وقت امنیت ایران، قرار بازداشت بین‌المللی صادر کرد .

در پیشگفتار کتاب حکم دادگاه میکونوس، به نقل از نوشته‌ای از یواخیم اریگ، یکی از وکلای شاکی خصوصی این دادگاه، در سال ۱۹۹۸، آمده است: "در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲، هنگامی که یک تیم مرگ به دستور دولتمردان ایران، در رستوران میکونوس در برلین، رهبران اپوزیسیون کرد (حزب دموکرات کردستان ایران) را به قتل رساند، اروپا تبدیل به منطقهٔ به اصطلاح از نظر حقوقی، آزاد برای قاتلین با پاسپورت دیپلماتیک شده بود... و این سخن، یادآور رفتار کشورهای اروپایی است با قاتلان و تروریستهای اعزامی دولت اسلامی: قاتل دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین اتریش (۱۹۸۹)، قاتلان دکتر شاپور بختیار در پاریس (۱۹۹۴)، قاتلان دکتر رجوی در سوئیس، ووو، که هر یک، تحت عنوان "حفظ منافع ملی" و برای تأمین منافع اقتصادی

داستان دزد و ملا

محمود بهنام

خمینی، در موعظه‌های سیاسی-مذهبی مکرر خود، با اشاره به تقوا و منزه بودن روحانیون، چند بار حکایتی را با این مضمون نقل کرده بود که روزی مردم طلبه‌ای را در حین دزدی دستگیر می‌کنند و مؤمنان خبر آن را پیش مجتهد و مرجع تقلید می‌برند و او می‌گوید که این شخص دزدی است که به لباس روحانیت درآمد است و گرنه روحانی که دزد نمی‌شود! سوژه اصلی فیلم جنجال برانگیز و پرفروش «مارمولک» که در اردیبهشت امسال در سینماها به نمایش درآمد، همین حکایت است.

داستان فیلم از این قرار است که دزد سابقه‌داری به نام رضا، که نقش مارمولکی را بر بازویش خالکوبی کرده و به «رضا مارمولک» معروف شده است، در پی انجام عملیات سرقت در اثر حادثه‌ای زخمی و در بیمارستان بستری می‌شود. مأموران پلیس وی را ردیابی کرده و برای دستگیری او به بیمارستان می‌آیند ولی رضا مارمولک با پوشیدن لباسهای آخوند هم اتاقش در آن بیمارستان، از چنگ مأموران می‌گریزد. او بعد از فرار هم لباس آخوندی را از تن در نمی‌آورد و بلکه می‌خواهد از «مزایای» آن هم بهره‌مند شود. در ادامه ماجراهای مضحک، او امام جماعت مسجدی می‌شود. موعظه می‌کند و دعوای زن و شوهری از اهل محل را پایان می‌دهد... و در نهایت نیز به «خدا» راه پیدا می‌کند. سرانجام مأموران وی را شناسائی کرده و ظاهراً در صدد دستگیری او بر می‌آیند و فیلم با پایانی معلق به انتها می‌رسد.

کارگردان این فیلم کمال تبریزی، از فیلم‌سازان با سابقه و مورد تأیید دستگاههای حکومتی است که، پیش از این، اغلب ساخته‌های او، مانند «شیدا»، «لیلی با من است» و «مهر مادری»، فیلمهایی با مضمون «دفاع مقدس» (جنگی) و یا درباره مسائل عاطفی و خانوادگی بوده است. تهیه‌کننده آن هم منوچهر محمدی است که از عناصر پرنفوذ و شناخته شده صنعت سینمای ایران در دوران

بود که اختلاف بین «علما» در این باره که این فیلم بالاخره به سود ملایان است و یا به زیانشان، هنوز ادامه داشت. با وجود اعلام صریح سازندگان که این فیلم قبلاً به وسیله وزارت اطلاعات، دستگاه قضائی و سازمان بازرسی کل کشور، ملاحظه و تأیید گردیده است و با اینکه اعطای جایزه به آن در جشنواره رسمی و دولتی «فجر» در سال گذشته و حتی حمایت برخی رسانه‌های کاملاً سنت‌گرا (مثل روزنامه رسالت) از آن، نشانه‌های دیگری از تأیید «مارمولک» بود، ولی مخالفان همچنان خواستار سانسور بخش زیادی از فیلم و یا توقیف آن بودند. کمال تبریزی، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری «فارس»، با تأکید مجدد بر این که امکان دارد «که خدای ناکرده از نظر عده‌ای این فیلم در ظاهر در استهزای روحانیت باشد - که البته به طور قطع این طور نیست - ولی این فیلم در لایه‌های زیرین خود به شدت از روحانیت دفاع می‌کند»، خواهان دخالت وزارت ارشاد و پایان دادن به توقیف فیلم خود شد.



سرانجام با تلاشهای این وزارتخانه و «کسب نظرات برخی از روحانیون شناخته شده و مطلع از مسائل فرهنگی و اجتماعی، به دلیل دغدغه و حساسیتی که نسبت به شأن والای روحانیت وجود دارد»، و با حذف «چند دیالوگ» که به قول تهیه‌کننده فیلم «ایجاد سوءتفاهم در انتقال مضمون به مخاطب می‌کرد»، اکران عمومی «مارمولک»، در دوم اردیبهشت، آغاز شد و، همانطور که پیش‌بینی می‌شد، به پرفروشترین فیلم تبدیل گردید. اما آغاز نمایش فیلم در سینماها نیز پایان جنجال «مارمولک» نبود. زیرا که نه تنها بخشی از آخوندها و پیروان آنها، کماکان مخالفت خود را با آن ابراز می‌کردند بلکه،

جمهوری اسلامی به حساب می‌آید. سازندگان «مارمولک» که به گفته خودشان فیلمی با هدف «دفاع از روحانیت» ساخته‌اند، در عین حال، نگاهی هم به گیشه سینماها داشته‌اند، در پرداختن به چنین موضوعی، در شرایط حاکم، جسارت آشکاری نیز از خود نشان داده‌اند. بهرام بیضائی، نویسنده و سینماگر مستقل و نامدار ایران، چند سال پیش در ارتباط با مشکلات فیلم سازی در ایران، به این مسئله هم اشاره کرده بود که هر فیلمی که ساخته می‌شود به نوعی به قشر یا صنفی که دارای اتحادیه و تشکیلات خود نیز هستند برمی‌خورد و این هم مانع مضاعفی ایجاد می‌کند. اما فیلم مارمولک به «صنف»ی می‌پردازد که نه تنها اتحادیه بلکه ارکان عمده حکومت را در دست خود دارند و بنابراین نزدیک شدن به آنها، در رسانه‌ها، خطرات فراوان دارد. به نوشته منتقد سینمایی «شرق»: «فکر نکنید مارمولک فقط شما را می‌خنداند. در این فیلم چیزهایی می‌بینید که غیر از کمال تبریزی و هم محلی‌هایش اگر کس دیگری آنها را به تصویر می‌کشید، الان نزدیک عیدی حالی برایش باقی نمانده بود». در هر حال، کارگردان با استفاده مناسب از یکی از شگردهای شناخته شده سینما و تئاتر، یعنی موقعیتهای متناقض، و با بهره‌گیری از بازی خوب پرویز پرستویی («حاجی کاظم» فیلم «آژانس شیشه‌ای») در نقش سارق حرفه‌ای و روحانی قلابی، توانسته است فیلمی شاد و موفق از نظر بینندگان بی‌شمار آن بسازد. (چندسال قبل هم، کارگردان تازه‌کاری به نام رضا میرکریمی، فیلم «زیر نور ماه» را، که زندگی طلبه جوانی را در وضعیت امروز ایران به تصویر می‌کشید، ساخته بود که در یکی از بخشهای جانبی فستیوال «کن» در سال ۱۳۸۰ نیز نشان داده شد ولی چون نمایش آن در داخل با محدودیت شدیدی روبرو گردید، بنابراین سر و صدای زیادی هم برنیا نگيخت). اما اکران عمومی «مارمولک» با کشمکش و جنجال بسیاری روبرو گشت. این فیلم همه «مجوز»های لازم را دریافت کرده و تبلیغات مربوط بدان نیز در بهمن و اسفند گذشته انجام گردیده و موعد نمایش آن هم تعطیلات نوروزی امسال تعیین شده بود. اما در آن هنگام از نمایش آن جلوگیری شد، بدون آنکه حکم «توقیف» رسمی فیلم از جانب دستگاهی صادر شده باشد. برخی از مسئولان وزارت ارشاد، از تعویق اکران آن به بهانه «محرم و صفر» صحبت کردند ولی واقعیت آن

فریاد خواجه حافظ از دست واعظان، زاهدان و محاسبان که «چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند» همواره بلند است. و سعدی ملاحظه کار و گزیده‌گوی نیز در «بوستان» ش، ماهیت و کارکرد آنان را نشان می‌دهد:

«نه پرهیزگار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می‌خورند».

اما در این ایام که ملایان بر همه ارکان حکومت چیره گشته‌اند امکان این را پیدا کرده‌اند که هم از «توبره» و هم از «آخور» بخورند. یعنی در سلک روحانیت و یا در مسند اختصاصی قضاوت به حقوق و اموال مردم دست درازی کرده و یا در حاصل دزدیهای دیگران شریک شوند و یا، در مقامات حکومتی، به دارائیه و ثروتهای عمومی که آنها را به عنوان «غنائم جنگی» خود تلقی می‌کنند، مستقیماً دسترسی پیدا کنند.

سانسور و سرکوب حاکم، البته، مانع از آنست که دامنه و ابعاد واقعی دزدیها و چپاولگریهایی که امروز به وسیله ملایان حاکم و وابستگان و شریکان آنها صورت می‌گیرد، کاملاً آشکار شود. اما همان اندازه که اخبار فساد و تخلفات برخی از آنها، توسط دستجات رقیب، در رسانه‌ها انعکاس می‌یابد، از رواج اینگونه تبهکاریها حکایت می‌کند. آخرین نمونه از آنها رسوایی بزرگ معروف به پرونده «شهرام جزایری و شرکا»، در سال ۱۳۸۰ بود که هنوز هم «مخومه» نشده است. در این قضیه آشکار شد که جدا از دزدان و رشوه بگیران مکلا، تعداد زیادی از آیت‌الله‌ها و آخوندهای ریز و درشت رژیم نیز رشوه‌های کلانی از شهرام جزایری و همدستان وی دریافت کرده‌اند. پیش از آن، در سال ۱۳۷۷، از سوءاستفاده مالی گسترده‌ای در خود دادگستری تهران، به ریاست حجت‌الاسلام رازینی، پرده برداشته شد که طی آن معلوم گردید، رازینی، طبق حکم خامنه‌ای، در حسابهای سپرده امانی اشخاص در نزد دادگستری، دست برده و میلیاردها ریال از این طریق جا به جا شده است. نمونه‌ای دیگر از اینها «فعالیت‌های اقتصادی» آیت‌الله شرعی، نماینده سابق مجلس و از مسئولان «جامعه مدرسین» است. وی با مشارکت عده‌ای دیگر از ملایان و نزدیکانشان، «مؤسسه اقتصادی فاطمیه» را در قم ایجاد کرده و به فعالیت‌های گوناگونی پرداخته و بزرگترین بیمارستان این شهر، «بیمارستان شهید بهشتی»، را در اختیار خودگرفته بود. بقیه در صفحه ۱۴

شده است. زندانی شدن کاریکاتوریستی که طرح فوتبالیست او را سانسورچیان به خمینی تشبیه کرده بودند و بازداشت طراح دیگری که تصویری از یک تمساح را به کنایه از آیت‌الله مصباح کشیده بود، تنها نمونه‌های بسیار شناخته شده عملکرد این سانسور و سرکوب است. در کتابی که اخیراً به صورت یک جلد از مجموعه قصه‌های فولکلوریک ایران انتشار یافته، در برخی از این قصه‌ها که به نحوی با آخوندها مرتبی بوده، سانسورچیان وزارت ارشاد، مؤلفان را ناچار به «تغییر» و «اصلاح» در آنها کرده‌اند. مثلاً عنوان یکی از این قصه‌ها «روباه و ملای طمعکار» بوده که در اثر سانسور به «روباه و میرزای طمعکار» تغییر یافته است.

برخلاف همه خطوط قرمزی که توسط خمینی و میراث خواران وی کشیده شده و میشود و بر خلاف ادعای حکایت مورد استناد خمینی که «روحانی دزد نمی‌شود»، در امثال، حکایات، فرهنگ عامه مردم و ادبیات این سرزمین، نه چنان حریم و مصونیت مقدسی برای ملایان، به عنوان یک صنف و قشر اجتماعی، وجود داشته و نه این صنف در مورد ارتکاب دزدی و بزهکاریهای دیگر از سایر صنفا مستثنی بوده است. همه آخوندها دزد نیستند، اما از نظر دزدی، فساد مالی و یا انواع دیگر تبهکاریها، تفاوت زیادی بین این قشر و اکثر اقشار دیگر جامعه وجود ندارد. تفاوت قابل ملاحظه در این باره شاید آن باشد که اینان که وظیفه «ارشاد»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «آخرت سازی» و نظایر اینها را بر عهده دارند، منکرات و خلافکاریهایشان را، به شکلی پوشیده‌تر و پیچیده‌تر، انجام می‌دهند.

در آن دوران که ملایان، نه همه ارکان حکومت، بلکه قضاوت، اوقاف، ثبت و ضبط اسناد، و قیمومیت وغیره را در دست داشتند، غالباً در بین توده‌های مردم به «رشوه‌خور»، «وقف خور» و یا «مال یتیم خور» شهرت داشتند. ناصرخسرو، به عنوان مثال، آنان را چنین معرفی می‌کند:

«این قوم که این راه نمودند شما را

زی آتش جاوید دلایلان شما اند

این رشوت خواران فقها اند شما را

ابلیس فقیهست گر اینها فقها اند

از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت

فتنه همگان بر کتب بیع و شرا اند

رشوت بخورند آنکه رخصت بدهندت

نه اهل قضا اند بل از اهل قفا اند».

فراتر از آن و صرفنظر از اینکه نیت واقعی سازندگان چه بوده است، خود نمایش این فیلم، فرصت و بهانه مناسبی را برای استهزای روحانیت و مسخره کردن ملایان به وسیله مردم، و خصوصاً جوانان، به وجود آورد. نه تنها سالنهای تاریک سینما و یا محافل خصوصی و خانوادگی، که تاکسیها و اتوبوسهای شهری هم مکانی برای متلک پرانی، لطیفه‌گویی و طنز پردازی درباره آخوندها شد. «مرزهای مقدس» و «خطوط قرمز»ی که اینان آنهمه در ایجاد و حفاظت آنها مراقبت کرده بودند، بیش از پیش خدشه‌دار گردید.

پس از حدود دو هفته از شروع اکران «مارمولک»، آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان، علناً وارد معرکه شد و ضمن انتقاد شدید از نمایش این فیلم، رسماً خواستار توقیف آن شد. بعد از او نوبت آیت‌الله مکارم شیرازی و بعضی دیگر از آخوندهای سرشناس بود که نمایش «مارمولک» را «توهین» به لباس روحانیت اعلام کردند. ملا حسنی، امام جمعه ارومیه، نیز ساختن این فیلم را به «عوامل نفوذی آمریکا و استکبار جهانی» نسبت داده و آنها را به باد حمله گرفت. بعد از قم و مشهد، در ارومیه و رشت هم نمایش آن متوقف گردید. هفته‌ای بعد از آن، یعنی پیش از پایان اردیبهشت هم، اکران عمومی «مارمولک» در تهران و دیگر شهرهای کشور، به طور کلی، متوقف شد.

تهیه و نمایش «مارمولک»، جر و بحث‌های برخاسته پیرامون آن و، نهایتاً، توقیف آن، لایه‌های گوناگون سانسور حاکم را به نحو برجسته‌ای نمایان ساخت. لایه نخست این سانسور و خود سانسوری متوجه همه فیلمهاست. لایه مضاعف آن مربوط به سوژه «روحانیون» و «روحانیت» است که به صورت تابویی درآمده که نزدیک شدن به آن «ممنوع» است حتی اگر به نیت دفاع از «روحانیت» باشد. لایه سوم اما به رابطه میان آخوند و دزد، و به طور کلی، رابطه بین روحانیت و تبهکاری، برمی‌گردد که وارد شدن به آن به منزله ورود در «حوزه فشار قوی» است. این حصارهای تودرتوی ساخته و پرداخته حکومت ملایان برای مصون نگهداشتن آنها از هرگونه تعرض و انتقاد، وحتى شبیه سازی در قالب فیلم، البته اختصاص به سینما ندارد و سایر عرصه‌های هنری و فرهنگی نیز، کم و بیش، مشمول همین سانسورهاست. ترسیم طرح و کاریکاتور ملایان، به طور کلی، ممنوع

آیا پایان عصر «نفت ارزان» نزدیک است؟

احمد آزاد

ترجمه و تلخیص از ماهنامه ناشنال جغرافی (NATIONAL GEOGRAPHIC) ماه ژوئن ۲۰۰۴

آیا پایان عصر نفت ارزان نزدیک است؟ سوالی که از هم اکنون ذهن بسیاری از کارشناسان نفتی را بخود مشغول کرده است. یقیناً هنوز جهان سالها با کاهش و یا قحطی نفت فاصله دارد. منابع نفت جهان همچنان در حدی است که قیمت فعلی یک بشکه نفت (۱۵۹ لیتر)، چنانچه اوپک کنترل تولید کنونی را رعایت کند، در حدود ۳۰ دلار امریکایی باقی خواهد ماند.

نفت همچنان ارزان است و امریکا همچنان قهرمان مصرف نفت در جهان. در امریکا مالیات دولتی بر یک لیتر نفت معادل ده سنت است (در اروپا و ژاپن پنجاه سنت) و گاه می توان یک گالون بنزین (تقریباً چهار لیتر) را ارزان تر از یک لیتر آب خرید، عاملی که از صرفه جویی در مصرف آن در امریکا جلوگیری میکند. علیرغم افزایش تقاضا در سطح جهان، امریکا با جمعیتی معادل پنج در صد جمعیت دنیا، یک چهارم تولید نفت جهان را مصرف می کند، که معادل سرانه-روزانه ۱۱ لیتر نفت برای هر امریکایی است.

با این حال روز به روز پاسخگویی به عطش نفت خواهی در جهان مشکلتر می شود. ذخایر منابع قدیمی نفت امریکای شمالی تقریباً به پایان عمر خود رسیده اند و تولید آنها پنجاه درصد کاهش یافته است. ذخایر نفت آلاسکا و شمال اروپا نیز رو به کاهش است. تالامات سیاسی در کشورهای تولید کننده جهان سوم نیز، تولید نفت ارزان قیمت را با مشکلاتی همراه کرده است.

از این رو است که شرکت های تولید کننده نفت در پی یافتن ذخایر جدید نفتی هستند. اما این کار ساده ای نیست. ذخایر موجود در جهان محدود بوده و روزی به پایان خواهند رسید. تولید جهانی همچنان در حال افزایش

است. ولی روزی این افزایش به نقطه نهایی خود در بالای منحنی خواهد رسید و از آن پس منحنی تولید به سرزیری خواهد افتاد. چند سال دیگر ما به این نقطه نهایی خواهیم رسید؟ سوالی است که بسیاری از کارشناسان نفتی در پی پاسخگویی به آن هستند. پنج سال دیگر، سی سال، کنگاش بین کارشناسان برای تخمین زمان این نقطه نهایی آغاز شده، ولی در یک مورد هیچ شکی وجود ندارد: منحنی تولید بزودی به این نقطه خواهد رسید.

این نقطه نهایی در منحنی تولید نفت، تاثیر مستقیمی بر تعیین قیمت آن خواهد داشت. پس از عبور از این نقطه، تولید نفت در سطح جهان رو به کاهش نهاده و بدنبال خود افزایش مداوم قیمت نفت را بدنبال خواهد داشت، که بطور مستقیم بر اقتصاد جهانی تاثیر می گذارد. برخی از کارشناسان، در شرایط کاهش تولید نفت و گرانی آن، یک سناریوی بحرانی را برای اقتصاد جهانی پیشبینی می کنند.

چین نیز به جمع مصرف کنندگان عمده نفت وارد شده است. پرجمعیت ترین کشور دنیا در حال توسعه سریع بوده و بازار مصرفی این کشور یکی از مشتریان پراشتهای نفت در سالهای آینده خواهد بود. در سال گذشته چینی ها دو میلیون اتومبیل نو خریداری کردند، که افزایشی معادل ۷۰ درصد نسبت به سال قبل خود داشته است. برطبق برآوردهای کنونی در سال ۲۰۲۵ نیاز چین به نفت به حدود ده میلیون بشکه نفت در سال خواهد رسید.

جهان در سال ۱۹۷۳، بدنبال تحریم نفتی کشور های عربی، با بحران «شوگ نفتی» آشنا شد. از این زمان کشورهای صنعتی و بویژه امریکاییان کوشیدند تا ذخایر جدید نفت، خارج از حوزه خاورمیانه، را جستجو کرده و بهره برداری کنند. افزایش قیمت نفت بدنبال شوگ نفتی سال ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ (انقلاب ایران) عملاً تولید نفت از دیگر ذخایر نفتی را مقرون

بر طبق برآورد «آژانس اطلاعاتی امریکا درباره انرژی»، در بیست سال آینده حوزه های نفتی خلیج فارس بین ۵۰ تا ۷۵ درصد نفت جهان را تولید خواهند کرد و به سطحی که در قبل از شوگ نفتی سال ۱۹۷۳ باز خواهند گشت. به دیگر سخن این منطقه ظرف پنجاه سال مجدداً نقش برتر خود را در سطح تولید جهانی نفت بدست خواهد آورد. حکومت امریکا بخوبی از این واقعیت با خبر بوده و آنچه در برنامه ریزی امریکا مد نظر است، قرار گرفتن منبع عمده نفت جهان در دستان مطمئنی می باشد!!

به صرفه کرد و شرکت های نفتی جهان به اکتشاف و بهره برداری از این ذخایر رو آوردند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ قیمت یک بشکه نفت در حدود ۲۵ دلار تثبیت شد. وزن اوپک در تولید نفت در سطح جهان نیز از ۵۵ در صد به ۳۰ در صد کاهش یافت.

تثبیت قیمت نفت در این سطح و تولید آن از ذخایر خارج از کنترل اوپک، مصرف نفت در جهان و بویژه در امریکا را بالا برد. امریکا در حال حاضر ۵۴ درصد نیاز خود را وارد می کند. کوشش امریکاییان برای یافتن نفت در مناطق تحت کنترل خود، به اکتشافات جدیدی در خلیج مکزیک و افریقا منجر شده و ذخایر جدیدی به مرحله بهره برداری رسیده است. شرکت امریکایی «اکسون موبیل» انحصار استخراج نفت چاد را در اختیار دارد. در آسیا نیز منابع جدید نفت در حوزه دریاچه خزر، و

برخی دیگر معتقدند که با کاهش مصرف از هم اکنون و کوشش در استفاده از دیگر منابع تولید انرژی، می توان زمان رسیدن به نقطه نهایی منحنی تولید را به عقب انداخت.

امروزه مصرف نفت در جهان روز به افزایش است. در امریکا دو سوم تولید نفت تنها به مصرف وسایل نقلیه، اتومبیل، کامیون و هواپیما می رسد. یک سوم باقی مانده در صنایع شیمیایی، از قبیل تولیدات سنتتیک و پلاستیک مصرف می شود. همچنین با استفاده وسیع از تولیدات پتروشیمی و قیمت بسیار ارزان آنها است که سوپرمارکت های بزرگ امریکا ملو از تولیدات مختلف غذایی، پوشاک و غیره می باشند. بر طبق برآوردها در بیست سال آینده مصرف نفت در امریکا پنجاه درصد افزایش خواهد یافت.

دزد و ملا

بقیه از صفحه ۱۲

اما پس از مدتی این مؤسسه «ورشکسته» اعلام شده و بیمارستان مزبور نیز تعطیل گردیده و چکهای بی‌محل آیت‌الله شرعی یکی بعد از دیگری برگشت می‌خورد، کارکنان این بیمارستان، بعد از دوندگیهای بسیار، موفق می‌شوند که مسئولان دولتی را به تحویل گرفتن این بیمارستان و پرداخت دستمزد و حقوق معوقه خود، متقاعد کنند. سرانجام مبلغ ۹ میلیارد ریال از خزانه دولت جهت پرداخت بخشی از مطالبات کارکنان بالاکلیف بیمارستان اختصاص می‌یابد. اما این مبلغ نیز، با تبانی دادگستری قم، به حساب آیت‌الله شرعی واریز می‌شود و سر کارکنان بازم می‌کلاه می‌ماند. ماههای دی و بهمن سال گذشته دادگستری قم و ساختمان مرکزی قوه قضائیه در تهران، صحنه تجمع و اعتراض گسترده این کارکنان بود که حقوق آنها آشکارا پایمال گردیده است.

اما قضیه سوءاستفاده و دزدیهای «آقا زاده»ها، با بهره‌گیری از مقام و موقعیت سیاسی و مذهبی پدرانشان، خود داستان مفصل دیگری است که فهرست طولانی از فرزندان و بستگان هاشمی رفسنجانی (که اخیراً نیز پرونده مالی مهدی هاشمی در ارتباط با «استات اویل» نروژ در مطبوعات داخلی و خارجی بازتاب یافته است) و «خاندان»های واعظ طبسی، مقتدائی، ملکوتی، محفوظی و ... را در بر می‌گیرد.

با آغاز و پایان نمایش «مارمولک»، ظاهراً همه طرفهای درگیر این ماجرا به نتیجه «مطلوب» خود نائل شدند: مخالفان آن بالاخره توانستند صدور حکم توقیف آن را به دست آورده و از «اهانت» بیشتر به روحانیت جلوگیری کنند. موافقان آن سرانجام موفق شدند که چند هفته آن را به روی پرده بیاورند و بدین طریق از «شان والای روحانیت» دفاع نمایند. سازندگان فیلم هم به رکورد فروش کم‌نظیری دست یافتند ضمن آنکه نسخه ویدئویی آن هم همچنان دست به دست می‌چرخد. در این میان، بینندگان فیلم هم لحظاتی را به شادی و تفریح گذرانده و، در سالن سینماها و یا خلوت خانه‌ها، به ریش آخوندها خندیدند. اما بساط سانسور و سرکوب و «خطوط قرمز» تحمیلی همچنان پابرجاست و داستان دزدانی که به لباس آخوندی درآمده‌اند و یا آخوندهایی که وارد جرگه تبهکاران شده‌اند کماکان ادامه دارد.

بازخواهند گشت. به دیگر سخن این منطقه ظرف پنجاه سال مجدداً نقش برتر خود را در سطح تولید جهانی نفت بدست خواهد آورد. حکومت امریکا بخوبی از این واقعیت با خبر بوده و آنچه در برنامه ریزی امریکا مد نظر است، قرار گرفتن منبع عمده نفت جهان در دستان مطمئن می‌باشد!!

در هر حال شمشیر داموکلسی، که در بیست سال آینده، اقتصاد جهانی را تهدید می‌کند، کمبود نفت ارزان قیمت است. برخی کارشناسان با بدبینی معتقدند که دوران پرشکوه «طلای سیاه» به پایان خود رسیده است. از نظر آنها کاهش چشمگیر کشف ذخایر نفتی در جهان، نشان از پایان این دوران می‌دهد. کارشناسان خوشبین اما معتقدند که برخی عوامل از سوی کارشناسان بدبین در نظر گرفته نمی‌شود. عواملی چون بحرانهای سیاسی در کشورهای جهان سوم، بحرانهای اقتصادی که حیات شرکتهای بزرگ نفتی را دستخوش تغییر می‌کند، عملاً کوششهای لازم برای یافتن ذخایر جدید را کاهش داده است.

«سازمان دیدبان زمین شناسی امریکا» در یک تحقیق منتشره در سال ۲۰۰۰ چنین برآورد کرده است که منابع جدیدی، تقریباً معادل نیمی از منابع موجود، در خاورمیانه وجود دارد که با کمک تکنولوژی مدرن می‌توان این منابع را پیدا و استخراج کرد. بسیاری از کارشناسان با نتیجه گیری این تحقیقات موافق هستند. بویژه آنکه به نظر بسیاری، سه کشور ایران، عراق و عربستان سعودی در حال حاضر نیازی به جستجو برای یافتن ذخایر جدید ندارند.

باری! نفت به این زودیها و یک شبه از پمپ بنزین ها ناپدید نخواهد شد. هنوز چاه های قدیمی، نفت لازم را تولید می کنند و هنوز نفت ارزان قیمت به بازار سرازیر می شود. اما سوال اصلی این است: تا کی؟ آیا لازم است تا به قیمت نابودی محیط زیست، ماسه های آلوده به نفت را استخراج کرد؟ آیا باید امیدوار به کشف منابع جدید گاز طبیعی بود؟ و یا در جستجوی استفاده بهینه از انرژی خورشیدی و باد بود و یا انرژی اتمی را به خدمت گرفت؟ این یا آن راه حل، هر یک نتایج و تاثیرات متفاوتی بدنبال دارد.

اقتصاد جهان امروز به نفت «ارزان قیمت» وابسته شده است. بدون آن چه خواهد کرد؟ پرسشی که از هم اکنون طرح شده است.

بویژه در جمهوری های کرانه شرقی دریاچه خزر کشف شده اند. اما مشکلات تولید در این کشورها و بویژه مسئله انتقال نفت آنها، عامل اصلی گرانی تولید این ذخایر می باشد.

در حال حاضر تنها رقیب ذخایر نفت خاورمیانه (حوزه خلیج فارس) نفت سیبری است. اگرچه در اوایل دهه ۱۹۹۰ چنین به نظر می رسید که ذخایر نفت روسیه به پایان رسیده است. ولی با تشکیل شرکت های خصوصی و با بکارگیری تکنولوژی مدرن شرکت های بزرگ نفتی جهان، منابع نفت روسیه بازسازی شده و ذخایر جدیدی نیز کشف شدند. چنین به نظر می رسد که امروزه بزرگترین ذخایر نفت جهان در روسیه قرار دارد. در حال حاضر روسیه نه میلیون بشکه نفت در روز تولید می کند، که دو سوم آن صادر می شود.

چنین به نظر می رسد که قیمت نفت از سال ۲۰۲۵ افزایش یابد و از هم اکنون استفاده از منابع دیگری مورد توجه قرار گرفته اند. یکی از مهمترین این منابع ماسه های نفتی می باشند، که بزرگترین ذخائر شناخته شده آنها تا کنون در کشور کانادا قرار دارد. حجم این ذخایر به ۱۶۰۰ میلیارد بشکه نفت تخمین زده می شود، که از تمام ذخایر نفتی کنونی بیشتر است. تنها تفاوت در این است که ذخایر نفتی معمولی، نفت به شکل مایع از دل زمین بیرون می زند. در حالی که این منابع، شنهای آلوده به ماده نفتی هستند. برای تولید یک بشکه نفت باید دو تن شن را برداشت کرده و به کارخانه ای که کار شستشو و جدا کردن مواد نفتی از شن را انجام می دهند، منتقل کرد و سپس نفت حاصله را برای پالایش به پالایشگاه ها فرستاد. این عملیات هزینه بالایی دارد. گو اینکه با توجه به قیمت نفت در حال حاضر، بهره برداری از این منابع نیز با صرفه است. اما تنها قیمت تولید نیست که مانع اصلی بهره برداری از این منابع می باشد. تولید این نفت، آثار مخربی بر منابع طبیعی و محیط زیست بجا می گذارد.

حتی با وجود این آلترناتیو ممکن، جهان همچنان به نفت حوزه خلیج فارس وابسته است. بر طبق برآورد «آژانس اطلاعاتی امریکا درباره انرژی»، در بیست سال آینده حوزه های نفتی خلیج فارس بین ۵۰ تا ۷۵ درصد نفت جهان را تولید خواهند کرد و به سطحی که در قبل از شوک نفتی سال ۱۹۷۳

جهانی شدن و جنبش چپ ضد سرمایه داری

ناهد جعفرپور

از زمان حل شدن بازارهای داخلی کشورها در جهانی سازی نئولیبرالی و رایج شدن یورو و از همه مهمتر شکل گیری اتحادیه اروپا، دیگر برای همگان روشن شده است که تا چه اندازه منافع زحمتکشان جهان زیر علامت سؤال قرار گرفته است. شعار اتحادیه های کارگری شمال جهان در این شرایط ترساندن کارگران از اتحاد جنبش های اجتماعی معترض و ایجاد رقابت های داخلی و بین المللی میان آنان می باشد. اما آنچه نشان می دهد که شاهد هستیم روز به روز پروسه سیاسی شدن این جنبش با سرعتی خارق العاده در حال شکل گیری و مرزها را شکسته است. جنبش های اجتماعی سراسر جهان یکدیگر را پیدا نموده و چون سیلی عظیم در پهنه جهان گسترده شده اند. این جنبش عظیم که دامنه اش از آمریکای جنوبی شروع شده، نقطه اوج خود را در اعتراضات ضد جنگ و فوروم جهانی بمبئی به نمایش گذاشت و با خروشی برق آسا بر ضد سیاست های نئولیبرالی و جهانی سازی سرمایه قد علم نمود. شورش کسانی که تنها سرمایه شان کارشان است روز بروز بیشتر شده و در سطوح ملی و بین المللی در حال پیوستن به یکدیگرند. توسعه این جنبش ها امید آینده ای دیگر را در ده های محرومان جهان زنده نموده است. جنبش چپ ضد سرمایه داری جهان هم تلاش دارد بعنوان بخشی از این جنبش، بدیل هائی را برای توسعه این جنبش و بحث های سیاسی ارائه دهد. اتحادیه اروپا همچون آمریکا، وابستگان نئولیبرالی سرمایه داری اند که تلاش دارند قانونیت خود را در جهان به کرسی بنشانند. در مقابل چپ ضد سرمایه داری جهان تلاش دارد اروپائی دیگر و جهانی دیگر را تحقق بخشد. چپ ایران هم بخشی از این چپ ضد سرمایه داری کره خاکی است و بدون پشتیبانی آن هرگز موفق نخواهد شد در این دهکده بزرگی که نامش جهانی سازی است عدالت اجتماعی را برقرار سازد. بخشی از چپ ایران هنوز در تصور یک انقلاب بورژوازی و پروسه گذر جوامعی چون ایران را از این فاز پیش بینی می نماید به این دلیل هم این همه به جمهوری پارلمانی دل بسته است غافل از اینکه در

عصر نئولیبرالی دیگر واژه انقلاب بورژوازی خیالی باطل است و تنها تسلط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی در دستور کار روز قرار دارد و آن نرم گذشته اصولا در این دهکده بزرگ غیر قابل تحقق است. چپ جهان مدتهاست که فهمیده است جهانی دیگر را تنها میتوان از پائین و از پایه جوامع ساخت. جهان همبستگی، جهانی که می خواهد به پیشرفت های متمدنانه و اجتماعی به نفع شهروندان جهان تحقق بخشد، جهانی که صلح طلب است و انسانیت بجای منفعت و سود حکومت می نماید و مسئولیت زیست محیطی از اجزاء مهمش می باشد و تولید بر مبنای احتیاجات انسانها صورت می گیرد. جهانی باز که مرز میان سیاه سفید و زرد و سرخ و زن و مرد را از میان برداشته و برای آینده ای روشن برای تمامی شهروندانش تلاش می نماید. حال که در ابتدای هزاره سوم قرار گرفته ایم، دولت های قدرتمند جهان دیگر حتی وعده و وعید های بهتر شدن پیشرفت های اجتماعی اقتصادی را که در دهه های قبل مرتبا از جانب نمایندگان بورژوازی مرتبا تکرار می شد را کنار گذاشته و در جبهه ای گسترده برای تحقق سیاست نئولیبرالی تیشه بر ریشه محرومان جهان میزنند. منطقی که در تمامی مناطق جهان از جمله ایران عقب گرد خدمات اجتماعی، تغییر ساختار کار و خصوصی شدن را جزء عاجل ترین وظایف قرار داده است. بخش اعظم سوسیالیست های جهان هم در قالب سوسیال دمکراسی نوع قرن بیست و یکمی، سیاستی را دنبال می نمایند که در جهت منافع سرمایه بوده و روز بروز آنان را از هویت اصلی اجتماعیشان دور می سازد. بخصوص آن بخشی که زمانی ادعای طرفداری از اتحادیه های کارگری را می نمود، سریع تر از سایر بخشها شکاف برداشته است و در خیال واهی انقلاب بورژوازی بسر میبرد. نتیجه این شکاف در میان سوسیال دمکرات های جهان سیاستی است که در نتیجه این سیاست فاصله طبقاتی روز بروز به نفع سرمایه و به ضرر کسانی که از فروش نیروی کارشان زندگی می نمایند، تغییر می نماید. در این شرایط است که همبستگی های اجتماعی و عملکردهای متمدنانه به خاک سپرده می شود. تازمانی که نیروهای چپ پراکنده و ضعیفند و تازمانی که آلترناتیو های چپ که تنها بدیل سرمایه داری موجودند در هاله و ناروشنی قرار می گیرند، سیاست محافظه کاران و لیبرال ها و ... روز به روز راست تر شده و فضای تنفس را برای شهروندان جهان تنگ تر می سازد. سیاست های نو استعماری نئولیبرالی وضعیت انسانهای جنوب جهان را به دوران عصر حجر نزدیک می نماید. از کلمه "رفرم" و "دمکراسی" نه برای آسایش شهروندان بلکه برای اجرای مقاصد سرمایه حد اکثر بهره وری می گردد بدین مفهوم که هر چیزی که سد راه سرمایه است به انهدام کشیده میشود. وظیفه چپ

های ضد سرمایه داری، بوجود آوردن فضائی است که در آن فضا شهروندان قادر باشند در مقابل این شرایط ایستادگی نمایند و کمک کنند تا آنان بتوانند راه حل های مختلف را برای خودگردانی اجتماعی فرموله نمایند. به این جهت این کاملا اشتباه است اگر چپ های جهان (و چپ ایران بخصوص) در هر منطقه ای بخواهند در دولت های سرمایه داری که تشکیل میشوند و یا موجودند سهیم گشته و با این کارشان به انهدام خدمات اجتماعی و خصوصی سازی بنیان های جامعه یاری رسانند. برای پایداری و توسعه خواسته های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می باید آلترناتیو هائی را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد که بدیل شرایط موجود باشند و نه تکمیل کننده آن. به این لحاظ میبایست در تصادمات اجتماعی، منطق ضد منطق حاکم را محور قرار داد که از اساس این منطق، تمرکز بر نوع قدرت یابی و توسعه جنبش های اجتماعی از پایه و گسترش جنبش های اعتراضی بر علیه سیاست های نئولیبرالی و جهانی سازی است. تمرکز بر روی ایجاد تشکل های مستقل شاغلین (کارگران و کارمندان و مزد بگیران)، بالا بردن قدرت مقاومت آنان و کمک برای ایجاد اتحادیه های کارگری بدست آنان از مهمترین راه های رسیدن به بدیل های جایگزین این سیستم می باشند. برای این مهم می باید به جنبش کارگران و مزد بگیران توجه خاص نمود و تا آنجا که امکان دارد رابطه مستقیمی میان این جنبش و جنبش های اجتماعی بین المللی ایجاد کرد. بدین جهت سازماندهی و ائتلافی از نیروهای چپ در صحنه های ملی و بین المللی، گذشته از نحوه نگرش به این یا آن منطق نظری و ایدئولوژیکی، میان فعالین جنبش های اجتماعی و فعالین جنبش کارگری برای رسیدن به چشم اندازی مشترک، این شانس را بما خواهد داد که از سرخوردگی های ناشی از عملکردهای چپ سنتی در ایران و جهان فاصله گرفته و سیاست های راست ها را در صحنه اجتماع خنثی نمائیم. لذا از مهمترین مشکلات اجتماعی که چپ های ضد سرمایه داری باید به آن بپردازند، پیدا کردن راه حل هائی است که بتواند استاندارد زندگی شهروندان را بالا برده و در مقابل بیکاری و نه بیکاران مبارزه ای جدی را شروع نموده و خواهان بالا رفتن حداقل حقوق شاغلین و حداقل درآمد سرانه شهروندان باشند. تحقق این امر در کشوری مثل ایران بستگی به گسترش جنبش اجتماعی بدیل جهانی سازی در خاور میانه و همچنین در سطح بین المللی خواهد داشت تا بدین وسیله قادر گردند مرز ها را شکسته و اقدامات مشترک را سازماندهی نمایند. همانطور که طرفداران نئولیبرالی در سطوح ملی (مثلا در ایران از طریق نمایندگان نئولیبرالی که برخا امروز خود از معترضین می باشند) و در سطوح بین المللی مشترکا با توجیه و وعده زندگی بهتر برای بشریت دست به رفرم های اقتصادی و

اقدامات، در سازمانها و احزاب و جنبش های اجتماعی، فعالیت های سیاسی زنان چون مردان ارج نهاده و باعث رشد و تقویت یکسان و برابر آنان نسبت به مردان گردد

جهانی سازی نولیبرالی با وجود بوق کرنای دفاع از دموکراسی اما در پروسه عمل ثابت نمود که مشروعیت قانونی نداشته و از دموکراسی تنها دموکراسی جایجائی سرمایه را در نظر داشته و نمایندگانش در تمامی کشور های جنوب زیرکانه تلاش دارند درون جنبش های مردمی نفوذ نموده و این شکل از دموکراسی را پیاده نمایند آزادی قلم و بیان و..... تنها واژه های دهن پر کنی است که از طریق آن تلاش دارند جنبش های واقعی برای آزادی و دموکراسی را به انحراف بکشانند. زمانی که آمریکا سردمدار دموکراسی در خاور میانه میگردد در ابتدا بخشی از چپ خاور میانه و ایران جاهلانه فریاد یافتیم یافتیم را سر میدهد اما چیزی نگذشت که اشغال عراق نشان داد این دموکراسی تنها کندن پوست محرومان را در نظر داشته و ماجرا به جایی ختم شد که قاعدتا میشد. آنچه مهم است در زیر تسلط نئولیبرالی قدرت نمایندگان مجلس قدرتی است مصنوعی و دولت های پارلمانی آویزه ای بیشتر برای اجرای این اهداف نخواهند بود. شواهد در تمامی جهان بیانگر این واقعیت است. نگاهی به سرنوشت عراق و هائیتی و نشان داد که یک چنین دولت هائی نه بیان گر اراده مردم بلکه تنها مجری اراده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول میباشند. سازمان تجارت جهانی بی صبرانه منتظر تغییر و تحولات در ایران است چرا که نمایندگان داخلی این سازمان درون اختلافات جناح های رژیم جمهوری اسلامی زمانی در لباس خاتمی و اصلاح طلبان تلاش نمودند جنبش را به کجراه کشانند اما با ناموفق شدن این خواسته ها امروز در شکل نیروهای لائیک و با بیان خواسته های بحق مردم و شعار های آزادیخواهی جنبش اجتماعی ایران برای حکومتی قانونی؟؟؟؟ و پارلمانی سینه چاک می دهند و متاسفانه موفق گشته اند بخشی از اپوزیسیون ایران را قانع سازند. چپ ضد سرمایه داری ایران و جهان مسئولیت خطیری را در برابر جایگاه قلم و اندیشه و نقش روشنفکران این جوامع بدوش می کشند. مسئولیتی که به بهای کشته شدن هزاران نفر در عراق، افغانستان، ایران، آمریکای جنوبی و آفریقا و بر دوش آنان نهاده شده است. تاریخ به عقب بر نخواهد گشت. راز دیالکتیک در درس گرفتن از تجربیات است. حقوق پارلمان های متشکل از نمایندگان بورژوازی در عصر جهانی شدن حقوقی است دیکته شده و بر خلاف منافع پایه های اجتماعی اجتماعات است. تنها از طریق نهاد های مردمی و پایه ای متشکل از نمایندگان واقعی مردم که کنترل دموکراتیک مستقیم بر ثروت و ذخایر

افراد آن اجتماع می باشد. در واقع نظارت بر مالیات های بر درآمد و کنترل آن از پائین به ایجاد جامعه ای دموکرات خودگردان منجر خواهد گردید. کنترل از سوی شاغلین و از سوی مصرف کنندگان در رابطه تنگاتنگ همکاری با نهاد های دفاع از مصرف کنندگان مهمترین راه مبارزه با پدیدارشدن بروکراسی در بخش های خدماتی و تولیدی می باشد.

همانطور که می دانیم زنان اولین قربانیان انهدام خدمات اجتماعی و تغییر ساختار کار منتج از خصوصی سازی هستند. آنها همچون گذشته در تمامی بخش های اجتماعی از تبعیضات فراوان برخوردارند. در واقع چهره فقر در تمامی جهان زنانه شده است. بیوگرافی شغلی زنانه تحت تاثیر تغییر ساختار کار در نتیجه جهانی سازی بطور وحشتناکی بیانگر فشار چند گانه ایست که هر روزه مرتباً تکرار میگردد. انهدام خدمات اجتماعی فشار مستقیمش در مرحله نخست بر روی شانه های زنان است. این فشار در کشورهای جنوب جهان فاجعه آور است در ایران این فشار باعث تن فروشی هزاران هزار زن شده است. هزاران کودک در اثر این فشار دچار آسیب های جبران ناپذیر گشته اند. بازار کار بیشتر از گذشته مردانه شده و پدر سالاری بر منطق سرمایه حکومت کامل دارد. در آمد سرانه زنان روز به روز کمتر شده و در حقیقت با ایجاد مناطق محصور سرمایه در مرزهای کشور ها از زنان بعنوان بردگان در خدمت سرمایه سوء استفاده فیزیکی و روحی و جنسی میشود. کار بی مزد زنان در خانه و خارج از خانه عرصه را بر آنان تنگ نموده و روزانه شاهد از بین رفتن زنان بيشماری در کشورهای جنوب جهان می باشیم. از سوی دیگر نقش زنان در جنبش های اجتماعی بسیار چشمگیر و ارزنده است شرکت زنان در جنبش بدیل جهانی سازی نقطه عطفی در این مبارزات م، باشد.



در ایران زنان ثابت نموده اند که جنبش اجتماعی ایران بدون مبارزه زنان هیچگاه به پیروزی نخواهد رسید. زنان حتی در اتحادیه های کارگری، در سازمانها و احزاب هم از موقعیت نازل تری نسبت به مردان برخوردارند. جنبش چپ ضد سرمایه داری از جنبش مستقل زنان دفاع نموده و خواهان اجرای اقدامات آگاهانه و اساسی است که توسط آن

اجتماعی و سیاسی زده و با خصوصی سازی و انهدام خدمات اجتماعی (خصوصی شدن بیمه ها، بیمارستانها، دانشگاه های آزاد، شرکت ها، آب و برق و..... در ایران) حلقه فشار به مردم را روز به روز تنگ تر می سازند، چپ های ضد سرمایه داری هم برای اینکه خدمات اجتماعی در خدمت شهروندان قرار گیرد میبایست در ابتدا اقداماتی را اتخاذ نمایند و طرح هائی را ارائه دهند که باعث گردد در آینده مراکز تجمع ثروت های ملی و ذخایر طبیعی و تولیدی زیر نظر شهروندان، سود دهی را آغاز نموده و قادر باشند با سراسر جهان به لحاظ کیفیت کالا رقابت نموده و سود حاصله از این مرادوات در خدمت بالا بردن خدمات اجتماعی و آسایش همگانی مصرف گردد. در این صورت است که می شود حداقل مزد شاغلان را افزایش داد و درآمد سرانه آحاد شهروندان را برای زندگی شرافتمندانه متعادل نمود. می بایست با سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی که عامل بیکاری و فقر و بدبختی سه چهارم مردم کره خاکی است، مبارزه جدی را آغاز کرد. باید توجه نمود که دستاوردهای اجتماعی مانند مزد های بالا همواره از طریق مقاومت های از پائین بر علیه سرمایه تحقق یافته است. در حالیکه نمایندگان سرمایه داری همواره چنین بیان نموده اند که سطح مردها و درآمدها به هیچ وجه با بازار آزاد و با منفعت های کلان، رابطه ای نداشته است. لذا برای چپ های ضد سرمایه داری حقوق اجتماعی مهمترین ارکان حقوق بشر می باشد. حقوق بشر برای دستیابی به درآمد انسانی که قادر باشد زندگی شرافتمندانه و ارزشهای زندگی همراه با آینده را برای شهروندان میسر سازد. حقوق بشر برای بهتر زندگی کردن (مسکن مناسب)، امنیت سلامتی، امنیت در مقابل بیکاری، امنیت در مقابل سالمندی و و بالاخره حقوق بشر برای امنیت موجودیت انسانی و زندگی بدون ترس و واژه از آینده و در غلطیدن به فقر و بدبختی. حق بر آموزش و پایان دادن به رابطه های بیمار اقتصاد زیر زمینی و در نهایت انسانیت بجای منفعت. سیاست خصوصی شدن در تک تک کشور ها در نظر دارد که انسان را به کالا و کالا را به منفعت تبدیل نماید. انهدام امنیت های اجتماعی به مفهوم گسترش بازار های منطقه ای و جهانی و پیدا نمودن سرچشمه های مالی است. تجربه های واقعی نشان داده اند که خصوصی سازی به بدترین شکل تنها به ضرر پایه اجتماعات بوده و موجب فاجعه های انسانی گشته است. (خصوصی کردن آب و بیمه های سلامتی). وظیفه چپ های ضد سرمایه داری افزایش سیاست های خصوصی سازی و مبارزه برای بستن مالیات های بالا به سرمایه های کلان و برابر کردن مالیات بردرآمد برای تمامی شهروندان نسبت به درآمد سرانه و استفاده این مالیات ها در خدمت خدمات همگانی و مجانی برای فرد فرد

طبیعی را در دست دارند میتوان حقوق دموکراتیک تک تک شهروندان را متحقق ساخت. لذا خطر کنترل از بالا و کنترل از سوی نمایندگان نئولیبرالی و سرمایه داران بزرگ مبارزات آزادیخواهی کشور هائی چون ایران را کاملا احاطه نموده است. مردم ایران که در نتیجه بیست و اندی سال حکومت بربر جمهوری اسلامی بستوه آمده اند به هر بدیلی که بتواند آنان را از این شرایط خلاصی دهد امید می بندند اما آیا جنبش چپ هم در این خطا شاهد فاجعه ای دوباره خواهد بود؟

نمایندگان اتحادیه اروپا و آمریکا جمیعا در حال تکوین روز بروز سلطه خود بر جهان میباشند و در این گذر ثروت و منابع طبیعی و انسانی کشورهای آفریقائی و آسیائی برای آنان در درجه اول اهمیت قرار دارد این پروسه تبدیل منافع انسانها به کالا هنوز بسته نشده است. مسلما در این راه آنان با مشکلات عدیده روبرو می باشند که از جمله بر کناری بنیاد گرائی اسلامی است که خواهان نوع متحجر سرمایه داریست. اما طبقه مسلط سرمایه جهانی هر روز طرح های جدید تری را برای احاطه این کشورها برنامه ریزی مینماید. طرح هائی که منافع مشترک آنان را در سرتاسر دنیا رهبری می نماید. اشغال عراق و درگیری های کلیدی آن و شکست سیاسی آمریکا در این منطقه به اتحادیه اروپا فرصتی داد که در مقابل آمریکا قدر قدرتی نموده و تلاش کند حرف اول را در جهان بزند و در مسیر این رقابت طرح هائی غیر نظامی را برای حل مسئله آفریقا و آسیا به اجرا در آورد. که هم اکنون اولین قدمهای آن را برداشته است. از دید ما تعیین بدیل های جانشین حکومت های بربر خاورمیانه به عهده جنبش های اجتماعی این کشور هاست که میبایست توسط متخصصان این جنبش ها بر روی این بدیلها کار جامع انجام پذیرد. نه اینکه بدیلی را بخورد مردم داد و انتظار داشت با کلمه " آری یا نه " بر سرنوشت آنان حکومت نمود. ضروری است که بحث در باره این بدیلها بطور گسترده در میان جنبش های اجتماعی آغاز گردد و نهاد های پایه ای برای طرح این بحث ها شکل گیرند و نوع حکومت آینده از طریق این بحث و گفتگو ها تعیین گردد. تنها در پایان چنین پروسه ای می توان به رای مردم و نظر آگاهانه آنان مراجعه نمود. بیان انتخابات آزاد بدون آزادی در تفکر و انتخاب بهترین جایگزین خواستی غیر واقعی و در نهایت کجروانه است. چپ ضد سرمایه داری جهان برای یک تصمیم گیری پایه ای و مستقیم، در باره تمامی مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توسط تمامی شهروندان تک تک این کشورها و جنبش های اجتماعی این کشورها حرکت می نماید و

اعتقاد دارد که تنها زمانی دموکراسی واقعی و پایدار برقرار خواهد گشت که آحاد مردم یک کشور قادر باشند در تصمیم گیری ها فعالانه دخالت داشته و از طریق نهاد های مستقل خود مسیر رسیدن به منافعشان را تعیین نمایند. در باره جنگ ، صلح ، بکارگیری ثروت های اجتماعی و آنها هم نه تنها در جلسات روشنفکران آکادمیک بلکه از طریق فعال شدن این بحث ها توسط جنبش های اجتماعی طبق مدلی که در پورتوالگره برزیل آغاز گشت و امروز میرود که چون سیل از شمال تا جنوب جهان را در برگیرد. روندی که متأسفانه چپ و اپوزیسیون ایران هنوز هم آنرا جدی نگرفته و در مقابل پیوستن به آن مقاومت می نماید. اینکه دنیائی دیگر ممکن و ضروری است. از زمان پورتوالگره شهروندان جهان فریاد زدند که جهان ما کالا نیست. بحرانی که از سال ۱۹۸۹ / ۱۹۹۰ چشم انداز های سوسیالیستی را احاطه کرده است متأسفانه هنوز به پایان نرسیده است. ما خوب میدانیم که هیچکس نخواهد توانست به تنهایی این وظیفه سنگین را به سرمنزل رساند و حقیقت تنها در کف من نیست اما وظیفه چپ ضد سرمایه داری ایست که بدنبال نسلی جدید از چپ های نوین برای جواب گوئی به این سئوالات تلاش نماید. روز بروز انسانهای بیشتر و جدید تری بر علیه جنگ ها و برای خلع سلاح جهانی و بالاخره بر علیه انهدام خدمات اجتماعی به پا بر می خیزند. سرمایه داری پیشرفته موجود(هرگز نمی توان به عقب نگاه کرد و بدنبال آن سرمایه داری که بخشی هم خواهان رفاه دادن بود گشت) برای ادامه بقایش می بایست انرژی و ثروت و قدرت تفکر شهروندان کره خاکی را به تاراج برد. این قانونی است غیر قابل تغییر. شکار بدنبال هر چه بیشتر منفعت و سود از بین بردن رفاه حداقل انسانها را که دسترسی آنان را به اولین ملزومات زنده بودن یعنی آب و برق و بهداشت و تغذیه ممکن ساخته است. ۵ میلیارد مردم روی این کره خاکی بزودی برای دسترسی تنها به آب پاکیزه میبایست آخرین نیروی کار خود را بفروش رسانند. قدرت بازار های جهانی و مراکز مالی غیر قانونی و باند های مافیائی بر سرنوشت و زندگی روزمره مردم جهان مرز میان ایران و عراق و سایر کشور های دیگر را مختل نموده است. چرا بخشی از اپوزیسیون می اندیشد که ایران تافته ای جدا بافته از سایر نقاط جهان است. تنها از طریق فشار مستقیم و رودر روئی مستقیم با عملکردهای خشن سرمایه است که می توان از انهدام حق زندگی جلوگیری نمود دیگر امروز وقت مذاکرات پنهانی و رد و بدل های زیر میزی و پشت درهای بسته و توافقات آبکی گذشته است. مبارزه جنبش های اجتماعی صریح و آشکار و عیان است همانطور که نابودی زندگی بشریت

آباد ها کمر بندیم.



سخنرانی نوام چامسکی در مراسم اعطای جایزه کارل فن اُسی یتسکی به وی در تاریخ ۲۳ ماه مه در شهر الدنبرگ آلمان

Junge Welt

۲۰۰۴، ۰۵، ۲۷

برگردان ناهید جعفرپور

"مبارزه را ادامه دهید"



اصلا نمیدانم چگونه و با چه زبانی شدت سپاسگزاریم را برای اهدای این جایزه که الحق تنها لایق انسانهای برجسته و خارق العاده ای است که با زندگی و آثار شان نشان دادند که شهامت و انسانیت یعنی چی، بیان کنم. این برای من افتخار بزرگی است که قدم در جای پای اوری اونری بنهم. زیرا که وی مردی است که من از نزدیک میشناسم و سال های سال است که آثارش را بخاطر قلم زیبا، با شهامت و نکته سنجش تحسین می نمایم و به برخورد معقولش در رابطه با صلح و عدالت اجتماعی آفرین میگویم. دو سال پیش اوری اونری در صحبتش بجا، کارل اُسی یتسکی را در ردیف پیغمبران عبری قرار داد و به یاد آورد که چگونه الیاس پیغمبر توسط پادشاه اهب نفرین گشت وبعنوان کینه توز اسرائیل طرد گردید. پادشاه اهب در تورات ماهیت پلیدان و شران را بخود گرفت. همانطوری که تا به امروز هم شیخ ترین حاکمان این ماهیت را داشته اند و قدرت دولتی را در مقابل کشور و مردم و فرهنگ قرار داده اند. اگر الیاس، پادشاه قاتل را آزار میداد، او اسرائیل را آزار داد. متأسفانه این چنین رسمی هم امروز اجرا می گردد. واژه همه جائی "ضد آمریکائی" یک دلیل واضح و کنونی این ماجراست. و در حقیقت بیانگر همان طرز تفکر عمیق دیکتاتورمنشانه است. پیغمبران توراتی را در نگاه امروزی می توان بطور کامل با روشنفکران دگراندیش ترسیم نمود. آنها تجزیه و تحلیل های جغرافیای سیاسی را که مورد قبول قدرتمندان نبود منتقل می نمودند. آنها مردم را از عقوبت های جنایت این حاکمان آگاه می ساختند و به آنان اخطار می کردند و بالاخره آنان خواهان عدالت و اجرای حقوق بشر و شرف انسانی بودند. آنان در زمان

زندگیشان مورد نفرت حاکمان قرار گرفته و بارها به مجازات های سنگین محکوم شدند. آلمان در دربارها متملقین تحسین میشدند و مورد احترام قرار میگرفتند. چند قرن بعد این ارزش ها از تعاریف تاریخی رخت بر بستند و امروز ما به پیغمبران احترام می گذاریم و بر متملقین لعنت می فرستیم. بله امروز دیگر انگاره ها و رسوم غلط باستان از ما فاصله گرفته اند و کنار گذاشته شده اند.

کارل فن اُسی یتسکی در زمان حیاتش بطوری بیرحمانه طرد گشت و مجازات گردید. امروز از او بجا و به حق بعنوان شخصیتی جوانمرد و قهرمان یاد می گردد. در دفتر من در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست، به دیوار یک تابلوی نقاشی آویزان است که آن را یک راهب مسیحی به من هدیه نموده است. این نقاشی فرشته مرگ را تجسم نموده که بالای سر و مرو اسقف اعظم ال سالوادور قرار دارد کسی که قتلش بیانگر یک دهه (سال های ۸۰ به بعد) از بدترین بیرحمی ها بود. در مقابل اسقف اعظم ۶ روشنفکر آمریکا جنوبی قرار دارند که با این اسقف و دخترش و خانم خانه دارش در سال ۱۹۸۹ بطوری هدفمند و با شلیک گلوله به مغز شان به قتل رسیدند. این تصویر بیانگر یک دهه وحشت و خشونت و بیرحمی است. همان دست های جنایتکار بعدا قتل عام بین المللی را که بنام آکسیون های ترور تصویر شد و رومرو از آن به عنوان "جنگ نابود کننده و کشتار خلق" نام برد و هزاران غیر نظامی بی دفاع را به نابودی کشاند، تدارک دیدند. این راهب های روشنفکر هم چون اسقف رومرو مقتول صدای بی صدایان بودند و همچنان بسیاری از شخصیت های جسور و مبارز تاریخ بشریت که آوازه شجاعتشان نمونه برای دیگران بود، سرنوشتی دردناک یافتند و چون اسقف رومرو دو بار اعدام گردیدند. اول اینکه اینچنین بیرحمانه بقتل رسیدند و دوم اینکه در کشورهای پیشرفته غرب همچنان بر روی نقش روشنفکران سرپوش گذاشته شد و فاش نگردید که چه سرنوشت بیرحم و پلیدی را روشنفکران همواره بدنال داشته اند. متخصصین و فعالان تنها نام آنان را میدانند و می توانند تصور کنند که آنان چه ها نوشتند و کسی که از تاریخ می آموزد دلایل این بیرحمی ها برایش پنهان نخواهد ماند و او مطمئنا واقعیتی را که خجالت آور و مشهود و در رابطه تنگاتنگ با قدرت و جرایم است را میدانند. این تابلو نقاشی ای که به دیوار اطاق کار من آویزان است مرا روزانه به یاد دنیای حقیقی و واقعی بیاندازد. همچنین آویزان بودن این نقاشی به دلیل دومی هم برای من مهم است اینکه روزانه بسیاری به دفتر کار من مراجعه می نمایند که بسیاری از آنان اهل آمریکای جنوبی هستند و این تابلو را می شناسند و آنرا با پوست و گوشت خود لمس نموده اند. در مقابل شاید ۱۰ درصد اروپائی ها داستان این نقاشی را بدانند و من میتوانم بگویم که متأسفم، این خود نمونه ای کوچک از فرهنگ اخلاقی و روشنفکری جامعه خود ماست. اوری اونری آلمان در پایان سخنان خود آرزوی صلح و رفع بحران از

مناطق این کره خاکی را نمود. صلحی که برایش آنچنان شجاعانه قدم برداشت. آلمان مناسبات تاسف آور بود. امروز این تصویر بسیار خشن تر گشته است و نتیجه اش تنها می تواند به تروری گسترده و جهانی و شاید بدتر بیانجامد. اما من شکی ندارم که راه های صلح آمیز هم وجود دارند. راه حل قابل تعمقی که از سوی گوش شالوم تأیید گشته است همان راه حلی است که از جانب سازمان صلحی که اونری در آن نقش مهمی داشته است هم مطرح می گردد و در اول دسامبر سال ۲۰۰۳ در ژنو به اطلاع افکار عمومی جهان رسانده شد. بسیاری از دولت ها البته نه همه، از این راه حل استقبال نمودند. نیویورک تا بجز در این باره گزارش داد که: "دولت آمریکا جزء کشور هائی نیست که از این راه حل پشتیبانی نموده اند". نتیجه این موضع گیری آمریکا کاملاً روشن بود و دیده شد و همچنین روشن است که نهاد های اروپائی میتوانستند نقشی مهمی را در این رابطه داشته باشند. این تنها مثال موجود نیست بلکه فقط مثالی است تهدید کننده. موقعیت جدی که در آن بسر می بریم و ما هم در آن به نحوی گرفتار شده ایم از اغراق گذشته است. ما همه این واقیبت را میدانیم و به آن آگاهیم که انسانها یک چنین تسلیحات نابود کننده ای را خلق نموده اند که توسط آن بقای انسانیت در خطر است. دانشمندان آمریکائی مدت هاست که کشف نموده اند که رئیس جمهور آمریکا مدتهای طولانی است که از نتایج جنگ اتمی بطور سیستماتیک مطلع می باشد. آنها به لحاظ بوروکراسی گسترده شان قدرت بازنگری نهادی را از دست داده و در بررسی هایشان در باره این جنگ محدود و منفعت طلبانه ای که شروع نمودند و ابعاد نابود کننده آن، دچار اشتباهی جدی شدند. این مسئله باعث گردید که آنان قدرت نگرش نهادی خود را در باره این فاجعه که نتایج بسیار زیان باری برای آنان داشت، راز دست بدهند. من از یک مقاله تحقیقی که از سوی مهمترین هفته نامه دانشمندی آمریکائی Science چاپ گردیده است مثال هائی را خواهم آورد. مشکل عدم نگرش نهادی به این جنگ خیلی جدی است حتی از ورشکستگی و یا دغل بازی هائی که در گزارش های شورای امنیت آمریکا در باره عراق در ماه های گذشته دیده میشود و یا در رسانه های آمریکائی تیرازی مهم دارند. در گذشته ما بارها و بارها در معرض وقوع یک جنگ اتمی قرار گرفتیم. در اکتبر سال ۲۰۰۲ در هاوانا یک کنفرانس مهم بر گزار گردید که در آن در باره ۴۰ سال بحران کوبا بحث گردید. در این کنفرانس نمایندگان دو طرف شرکت داشتند. آرتور شلیسینگر یکی از مورخین و مشاور آزمانی کندی اظهار داشت که آنها آلمان همه میدانستند که مثلاً بحرانی که در اثر وجود موشک های اتمی شوروی گسترش پیدا نمود، یکی از خطرناکترین لحظات زندگی تاریخ بشریت بود. شرکت کنندگان در این کنفرانس همگی کاملاً از شنیدن وقایع آن زمان شوکه شده بودند. در این کنفرانس افشا شد که مثلاً جهان در آلمان با یک

روسیه اعتراض شده بود و همچنین در تابستان امسال اولین مرحله استقرار USA - d. Red بعنوان اولین مانور سیاسی آمریکا از جانب روس ها شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. مانوری که بلحاظ اشکالات تکنیکی اش خرج بسیاری را روی دست آمریکا گذاشت. انتقاد جدی که از جانب روس ها میشود بر این مبنا است که این سیستم میتواند کار آئی بالائی داشته باشد یعنی اینکه در یک جنگ اتمی آنچه‌ی که مهم است تصویر است و نه واقعیت. یک اقدام انعکاسی میتواند عکس العمل ها را بر انگیزد و دنیا را به نابودی نزدیک نماید. این پیشرفت ها از یک نمونه تاریخی پیروی می کنند. دولت هائی که به قدرت نظامی منهدم کننده مسلح می باشند با روندی ترس آور برای دفاع از قدرت نظامیشان مرتباً در حال گسترش بوده و تلاش می کنند این قدرت را حفظ نمایند. ایالات متحده آمریکا جامعه ای است کاملاً غیر طبیعی، باز و آزاد و در واقع باید بگویم استثنائی. ما در باره نقشه های این بخش ها مدارک بسیار متنوع و کاملی را در اختیار داریم. واقعیت ترسناک این است که با توسعه مرتب تسلیحات کشتار جمعی، نگرانی در باره احتمال انتقام جوئی که آمریکا را تهدید می کند و می تواند برای ما بسیار خطرناک باشد، وجود داشته و این نگرانی تا کنون هیچ نقشی را بازی نکرده است. با اطلاعاتی که ما داریم می توانیم بگوئیم که این امر در باره کشورهای دیگر هم صادق است و آنان هم در این نگرانی بسر می برند. دلایل تاریخی تلخ و درد آور همگی خیلی واضح یک چیز را نشان می دهند. که امروزه خیلی چیزها در این بازی در خطر می باشد. این فقط یک مثال کوچک بود. در چنین مواقعی که البته ترور و جنگ های محلی هم به آن اضافه می گردند، حل اختلافات اساسی و اجرای آن بدلیل بی توجه ای و عدم بررسی نهادی از جانب قدرت مردان با برنامه های مستبدانه شان با کمال بی توجه ای سد میگردد. ما امروزه از آزادی لذت می بریم که به هیچ وجه هدیه ای نیست که از بالا بر ما نازل شده باشد بلکه نتیجه یک مبارزه غیرورانه و شجاعانه و ارثیه سالها تلاش و مقاومت است. آزادی احتیاج به قبول مسئولیت و امکان انتخابات باز و آزاد دارد. ما حق این را در انتخاب خود خواهیم داشت که این ارثیه ای را که از آن لذت میبریم رها سازیم و به این طریق خود را مسئول وقایع بدی که اتفاق خواهند افتاد نماییم. ما باید هنوز منتظر از این بد تر هم باشیم. یا اینکه ما تصمیم خواهیم گرفت که این ارثیه استثنائی را مورد استفاده قرار دهیم و مبارزه را ادامه داده و برای نسل آینده امید ایجاد کنیم. انتخاب از این روشن تر وجود ندارد و عواقب هم از این سخت تر و غمناک تر نخواهد بود. این وظیفه ماست که کارل فن اسی یتسکی و دیگر شهدای آزادی و عدالت را ارج نهیم البته مسئولیت ما بزرگتر است که قادر باشیم راه آنان را ادامه دهیم و با تمام قوا در این راه تلاشمان را بکار گیریم.

جوئی دولت بوش کاملاً قابل انتظار بود. روسیه هم برای خودش وظایفی را تعیین نمود که از برنامه بوش یعنی برنامه "ضربه اول" ناشی میشد. که در حقیقت یک کیبی برداری روتوش شده از برنامه عصبناک بوش می باشد. این برنامه که در استراتژی امنیت ملی بوش بصورت رسمی اعلام گردیده و توسط هنری کسینجر بعنوان یک برنامه انقلابی و برنامه جدید طرح گردیده همان است که از زمان صلح وست فالن در اواسط قرن ۱۷ بعنوان سیستمی مخرب عمل نموده است و امروز هم همچنان در منشور سازمان ملل متحد و برنامه مدرن حقوق ملت ها عمل می نماید. رهبریت روسیه همچنین یک بند تعیین کننده را به آن اضافه نمود به این صورت که همانطور که رسانه ها گزارش دادند: زمانی می توان از خشونت نظامی استفاده نمود که رابطه روسیه با سایر مناطق به خطر افتاده و راه ورود این کشور به کشورهای اطرافش که برای ادامه بقایش حیاتی است، بسته شود. در واقع این برنامه کلینگتون است که به آمریکا حمله خشونت بار یکجانبه نظامی را به موانعی که در های این کشور را بروی بازار های جهان و مراکز ثروت جهان و مراکز منابع طبیعی جهان مسدود می نمایند، اجازه می دهد. این فرمانی بود که کاخ سفید آمریکا در زمان کلینگتون به کنگره اش ابلاغ نمود. دو ماه قبل روسیه بزرگترین مانور نظامی دو دهه گذشته را به نمایش گذارد و در این نمایش تسلیحاتی پیشرفته ترین تسلیحات کشتار جمعی اش را مورد امتحان قرار داد. آنطوری که معلوم است و گزارش شده است این کار روسیه عکس العمل درمقابل عملکرد های ارتش آمریکا بود و البته این امر کاملاً از سوی روسیه در این شرایط قابل پیش بینی بود. روسها با نگرانی بیان نموده اند که مخصوصاً هم اکنون و با گسترش عملیات نظامی آمریکا باید از بکار گیری تسلیحات اتمی جلوگیری شود و یا حتی از استفاده از تسلیحات کوچک اتمی بنام bunker busters خود داری گردد. کارشناسان ارتش روسیه تنها می توانند از نوشته های همکاران آمریکائیشان حرکت کنند که نشان می دهد که آنان چگونه با اسلحه هایشان در کوه ها، مناطق سری فرماندهی روسی را مورد تهاجم قرار می دهند. اسلحه هائی که توسط آن کنترل اتمی صورت می گیرد. نگرانی دیگر آنان استفاده آمریکا از این تسلیحات برای مقاصد تهاجمی اش در جهان می باشد. کارشناسان آمریکائی ترس دارند که روسیه هم اکنون بخواهد بمانند آمریکا در فضا مخزن حفاظ موشک های اتمی را از اتمسفر خارج نماید و هر زمان که خواست بدون اخطار به هر نقطه جهان حمله نظامی نماید. در میان کارشناسان نظامی جناح های مختلف جهان بر سر این مسئله توافق است که چین و روسیه در مقابل حملات موشکی آمریکا و اهداف چنین سیستمی، دست به ساخت سیستم های جدید تسلیحاتی زده تا بدینوسیله قدرت مقابله با موشک های آمریکائی را بالا برند. چنانکه در سال ۱۹۶۸ به یک مانور جنگی کوچک موشکی آمریکا به دور

کلمه برای دادن فرمان انفجار بمب اتمی نیست و نابود می گشت. در زمان بحران موشک های اتمی هنوز برای کسی مشخص نبود که زیر دریائی های روسی با بمب های اتمی مجهز بودند. زمانی که زیر دریائی های روسی از سوی ارتش آمریکا بقصد انهدام مورد حمله قرار گرفتند و فرماندهان این زیر دریائی ها تصور نمودند که جنگ عمومی شروع شده است، دستور گرفتند که دریچه مخازن اتمی را برای پرتاب موشک ها باز نمایند. این دستور به موقع توسط یکی از فرماندهان بنام واسیلی آرشی پوو خنی گردید و این چنین بود که از جنگی اتمی جلوگیری گشت. جنگی که در آن زمان رئیس جمهور آیزنهاور از آن بعنوان نابودی بخش اعظم کره زمین نام برده بود. بعد ها همچنین بارها و بارها رها کردن موشک های اتمی به موقع و در آخرین دقایق بعد از اعلام خطر غیر واقعی جنگ توسط دستگاه های کامپیوتری که اعلام ورود دشمن را به کشور خبر میدادند، از سوی برخی از انسانها متوقف گشت. در روسیه در سال ۱۹۹۵ رها شدن موشک های اتمی تنها دو دقیقه به شروع پرتاب به موقع متوقف گشت. باید توجه نمود که این سیستم های رها سازی کامپیوتری موشک های اتمی، با زنگ خطرهای بسیار حساس و پیشرفته چه در آمریکا و چه در روسیه مجهزند. حداقل راجع به سیستم آمریکا ما خیلی چیزها می دانیم. گزارش تحقیقی از کنگره سال ۱۹۸۰ چنین نشان می دهد که تنها در سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ صحبت در باره چگونگی نحوه تصمیم گیری در باره خبر رسانی های کامپیوتری در باره وقوع جنگ های اتمی بسیار شده بود تازه این یک سال عادی بود. در فاصله سال های ۱۹۷۷ تا سالهای ۱۹۸۴ در حدود ۲۱۰۰۰ زنگ خطر غیر واقعی در باره وقوع جنگ اتمی از سوی کامپیوتر ها اعلام شده بود که تنها در باره ۵٪ این اعلام خطر ها می شد تحقیق نمود. امروز طبق گزارش های بدست ما رسیده هر روز کامپیوتر ها زنگ خطر موقعیت جنگی را اعلام می کنند. این سیستم آمریکائی تنها سه دقیقه به شعور انسانی اجازه توقف پروسه رها شدن موشک ها را می دهد و بعد از سه دقیقه مجدداً سی ثانیه برای دستورات رئیس جمهور وقت گذاشته شده است و سپس دیگر جلوگیری از این امر غیر ممکن است. پنتاگون تا بحال اشتباهات جدی بسیاری را در دستگاه های کامپیوتری اش در رابطه با سیستم امنیتی اش کشف نموده است. یعنی اینکه براحتی میتوان با آکسیون های تروریستی رها شدن این راکت ها را ممکن ساخت. گفته می شود که تنها یک صانحه کوچک می تواند این امر را به واقعیت تبدیل نماید. سیستم روسها که اصلاً از قابلیت کمتری برخوردار است و از هنگام فروپاشی اقتصادی این کشور وضع این سیستم کامپیوتری هم خراب تر شده است. به این طریق خطر نهائی برای یک جنگ اتمی بسیار بزرگتر گشته است. محققان آمریکائی از این حرکت می کنند که هزینه ارتش روسیه در سالهای تحت حکومت بوش و پوتین سه برابر شده است. این عکس العمل در باره تهاجم

محاكمه سياست جنگ طلبانه آمريكا در تريبونال بلژيك

ترجمه: مهرنوش كيان

منبع: هفته نامه الاهرام، ۲۱-۱۵ آوريل ۲۰۰۴

انستيتو "پروژه براي عصر نوين آمريكايي" براي پاسخگويي به شرايط نوين جهاني، يعني پايان جنگ سرد و دوران گسترش بلا منازع سرمايه داري و تعيين استراتژي نوين براي آمريكا بنيان گذاشته شد. پروژه براي عصر نوين آمريكايي (پي ان اي سي) در ۱۹۷۷ با انتشار محصول كار خود: "بازسازي سياست هاي دفاعي آمريكا"، در واقع پايه هاي فكري سياست هاي دولت بوش را تعيين نمود. در اين جزوه از "جنگ پيش گيرانه" و ديگر سياست هاي تهاجمي آمريكا در راستاي استحکام موقعيت آمريكا به عنوان تنها ابر قدرت جهاني سخن رانده مي شود. اخيرا در بلژيك، پروفيسور ليون دو كوتر با پيروي از سنت سارتر در محاكمه جنگ ويتنام، تريبونالي را بنيان گذارده و با برگزاري فوروم هاي مختلف در سطح جهان در سال جاري و آينده تلاش براي افشاي هر چه بيشتر و مطلع ساختن عموم مردم در باره سياست هاي آمريكا در حال حاضر و آينده مي باشد. متن زير گفتگويي است كه فدرريك باوي با پروفيسور دو كوتر در بلژيك و در حاشيه گشايش تريبونال داشته است.

گرفته تا مكزيك جلساتي تشكيل مي گردند.

مراكز جديد برگزاري و كميسيون هاي مختلف مداوما در حال تشكيل هستند.

- چرا پي ان اي سي را مركز توجه تريبونال بروكسل قرار داده ايد؟

بين سال هاي ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲، پي ان اي سي از پر قدرت ترين مراكز تدوين تفكر در آمريكا بود. بنيان گذاران آن دونالد رامزفلد، پل ولفوويتز، ديك چيني و جب بوش، برادر بزرگ جورج بوش بودند! آنها در سال ۲۰۰۰ گزارش مهم "بازسازي قدرت دفاعي آمريكا" را قبل از اينكه بوش انتخاب بشود، منتشر كردند. در سال ۲۰۰۲ "استراتژي دفاع ملي" كه بوش آن را امضا كرد كاملا بر اساس پيشنهادهات مطرح شده از طرف پي ان اي سي در سال ۲۰۰۰ بنا شده بود. بنا بر اين كشف ارتباط آنچه بعدا اتفاق افتاد با آنچه از قبل نوشته و تهيه شده بود چندان مشكل نيست.

- شما دستور كار پي ان اي سي را چگونه جمع بندي مي كنيد؟

آنها در باره خواسته هايشان به روشني صحبت مي كنند: آنان خواستار هژموني آمريكا در همه زمينه ها هستند.

فيلسوف بود من بايد سنتي را كه او بنيان گذاشت دنبال كنم. و براي همين تصميم گرفتم مثل راسل كه در ۱۹۶۷ تريبونالي براي بررسي جنايات آمريكا در ويتنام بنيان گذاشت، تريبونالي را برپا كنم.

پس طوماري نوشتم و خواستار تشكيل تريبونالي نه فقط براي بررسي جنگ بلکه براي برخورد با تفكر بنيان گذار آن شدم. اين طومار را ۵۰۰ نفر از روشنفكران و شهروندان امضا كردند. طومار يك روز پس از آغاز جنگ در بلژيك منتشر گرديد. يك هفته بعد ما دور هم جمع شده و چگونگي تشكيل تريبونال را بررسي كرديم. دو مركز فرهنگي بزرگ در بلژيك، لو هاله دو شائر بك و بورشوبورگ از حركت ما حمايت كردند. همچنين معلوم شد كه بسياري در اقصي نقاط دنيا در فكر تشكيل چنين حركتي بوده اند. ما در گرهمائي در بلژيك به نام گرهمائي صلح در ژوئن گذشته، تصميم گرفتيم با يكديگر همكاري نمائيم. اهميت كار بيشتر از آن بود كه به تنهائي انجامش دهيم. در نوامبر بار ديگر در استانبول گرهمائي داشتيم و بدين ترتيب تريبونال جهاني در باره عراق متولد گرديد. در طول سال آينده در نقاط مختلف دنيا از هيروشيما

- چگونه به فكر تشكيل تريبونال افتاديد؟

من تقريبا بطور اتفاقي و زماني كه داشتم در اينترنت براي درك بهتر سياست هاي جنگ جويانه آمريكا جستجو مي كردم، از وجود پي ان اي سي خبردار شدم. ابتدا قصد داشتم كه در بهار رمانی را به پايان برسانم و بعد كتاب ديگري را تكميل كنم، چون من نويسنده و فيلسوف هستم و باقي خواهم ماند، اما بعد به صفحه اينتر نتى پي ان اي سي برخورددم. شوكه شدم و فكر كردم، نه، نمي توانيم بگذاريم كه اينها واقعا اتفاق بيافتند.

جنگ در آن زمان هنوز شروع نشده بود، اما مسلم بود كه اتفاق خواهد افتاد و قوانين تصويب شده بين المللي را زير پا خواهد گذاشت. متن پي ان اي سي به وضوح نشان مي دهد كه تصميم به جنگ امري اتفاقي نبوده و كاملا از قبل برنامه ريزي شده بود. بنا بر اين تجاوز آمريكا به عراق به دليل واقعه ۱۱ سپتامبر نبود بلکه اين واقعه بهانه اي براي شروع جنگ به دست آمريكا داد.

- پس فقط نيروي محرکه اوليه بود؟
بله، من مي خواستم كاري بكنم و فكر كردم از آنجا كه برتراند راسل هم

نیز وجود دارد. در سراسر دنیا هزاران نفر بدون هیچ محکومیت رسمی در بازداشت به سر می برند و یا از هیچ موقعیت قانونی برخوردار نیستند. اینها، و من کلماتم را با تامل انتخاب می کنم، اردوگاه های اجباری هستند. بنا به تعریف آگامبن، اردوگاه اجباری منطقه ای است خارج از محدوده قانون. من فکر می کنم که برای یک دولت، و بخصوص برای دولتی که تا حد تهوع آوری خود را متعهد به آزادی و دموکراسی می داند، چنین عمل کردی چندش آور است.

- من اولین بار این اصطلاح را از آگامبن در صحبت از مراکز موقتی در فرودگاه ها [۱] که مهاجرین غیر قانونی را در آنها نگاه داری می کردند، شنیدم. پس این یک مشکل مختص به آمریکا نیست: دولت های شرور بسیاری وجود دارند....

مسئله. وضعیت هایی مشابه اردوگاه ها به دلایل مختلف در سراسر دنیا در حال گسترش است. حتی در خود اروپا، در کویتا و ملیا میان اسپانیایی ها و مراکشی ها دیوار کشیده اند. در بلژیک دور مراکز نگاه داری مهاجرین غیر قانونی در استتین او کرتزل دیوار کشیده اند.

اما نگاه داشتن ۶ آفریقائی در منطقه ترانزیت زاونتم در همین لحظه که من و شما راحت در کافه قهوه می خوریم، محصول یک مورد قانونی است، هر چند که بسیار تکان دهنده است. دولت بلژیک نمی خواهد به این افراد اجازه ورود به خاک بلژیک را بدهد و در عین حال نه می توانند آنها را اخراج کنند و نه به زندان بفرستند! پس به جای این کار آنها را در منطقه ترانزیت نگاه می دارند. اما کسانی که مثلا در گوانتانامو زندانی هستند، اشتباها به آنجا فرستاده نشده اند بلکه مخصوصا در این محل نگاه داشته می شوند. می توانستند بگویند که این یک جنگ است و اینها زندانی جنگی هستند. اما زندانی جنگی یک سیستم قانونی مشخص برای حمایت از حقوق خود را دارد. یا می توانستند بگویند که اینان زندانی آمریکا هستند و آنها را به زندان عادی بفرستند.

- اما اینان فقط نمی خواهند که دروغی بگویند و قانونی را زیر پا بگذارند بلکه می خواهند به طور مشخص قوانین موجود را از بنیان تغییر دهند.

دقیقا. مثلا مشاور بوش، ریچارد پرل این نکته را به روشنی بیان کرده است. وی در مقاله ای در سال گذشته می نویسد، "خدا را شکر که سازمان ملل مرد!" یا نگاه کنید به خودداری آمریکا در به رسمیت شناختن و پیوستن به دادگاه بین المللی بررسی جرائم. این دادگاه دستاوردی تاریخی بود. قبلا فقط برندگان جنگ می توانستند بازندگان را برای رسیدگی به جرائم جنگی به محاکمه بکشاند. امروزه ما دادگاهی داریم که می تواند افراد را بدون توجه به مقام آنان در هر دولتی برای رسیدگی به جرائم جنگی به محاکمه بکشد. اینجا هم آمریکا از کارت استثناء استفاده کرد. در آگوست ۲۰۰۲ قانونی که امروز آن رایبستر به اسم "قانون تجاوز هیگ" می شناسیم تصویب شد. بر اساس این قانون از آنجا که آمریکا قانون بین المللی رسیدگی به جرائم جنگی را به



رسمیت نمی شناسد، اگر یک شهروند آمریکائی به این دادگاه برای پاسخگویی به جرائم مرتکب شده برده شود، آمریکا حق دارد برای آزادی او به هلند حمله کند! پس آنان آماده حمله به خاک کشوری هستند که نه تنها سال ها از متحدان آنها بوده بلکه عضو ناتو نیز هست. یکی دیگر از جنبه های مهم استثناء، گوانتانامو است. من فقط منظورم گوانتانامو در کوبا نیست، بلکه گوانتانامو نام وضعیتی است خاص که مثلا در دیگو گارسیا، در باردان و بسیاری جاهای دیگر

اصطلاحاتی همچون "برتری آمریکا"، "پاکس آمریکا"، "برتری خیرخواهانه" و غیره همگی اصطلاحاتی هستند که آنها ساخته و تعریف کرده اند. آنها می خواهند آقای دنیا باشند و برای اینکه هیچ کس نتواند بر علیه این هژمونی حرکتی بکند سیاست "جنگ پیشگیرانه" را مطرح کرده اند. آنها در باره رسیدن به اهداف خود از "جنگیدن و پیروزی قاطع و همزمان در جنگ های عمده و مختلف" سخن می گویند. در نتیجه دکتترین "جنگ پیشگیرانه" در واقع دکتترین جنگ دائمی است. این یعنی پایان قوانین بین المللی در دنیا، دنیائی که ما در آن زندگی می کنیم.

- آیا شما به قوانین مدون بین المللی به عنوان یک فیلسوف نگاه می کنید؟ یا فقط مثل دیگر شهروندان اینها قوانینی بوده اند که همیشه وجود داشته اند؟

من بر ایده های ژاک دریدا و جیورجیو آگامبن فیلسوف ایتالیائی تامل بسیاری کرده ام. از طریق ایده های آنان و بر اساس تجربه خودم متوجه شدم که وضعیتی استثنائی، وضعیتی اضطراری، در زیر رویه سیاست های "معمول" ما در حال شکل گیری است. این دو فیلسوف در نظراتشان کاملا با یکدیگر مخالفند ولی در مورد جنگ عراق، به نتیجه مشابهی دست یافتند. آنها هر دو معتقدند که دولت بوش چهره سیاه اقتدار را انتخاب کرده است: یعنی برای اینان اقتدار، توانایی برای برقراری قوانین بین المللی نیست بلکه امکانی برای از میان بردن این قوانین است.

تئوری "جنگ پیشگیرانه" تئوری استثناء است. کشوری قوانین مدون بین المللی را زیر پا گذاشته و به جای آن اعلام می کند که حق دارد جنگی تهاجمی بر علیه تمامی به اصطلاح دشمنان خود بر پا کند. برای این کار ابتدا باید ثابت کنید که تمامیت ارضی شما در خطر است. برای همین هم تونی بلر، نخست وزیر انگلیس، مجبور شد به دروغ بگوید که عراق می تواند در عرض ۴۵ دقیقه به اروپا حمله کند در غیر این صورت جنگ قانونی نبود.

مردم تا آن زمان دسترسی به آب آشامیدنی نخواستند داشت. همه اینها ما را به سوی اتخاذ سیاستی تندرمانه سوق می دهد. در پی آن ای سی فقط یک جمله است که به این اوضاع اشاره می کند: "ما باید در دنیایی که بیشتر از همیشه به سوی هرج و مرج می رود، حکومت کنیم." پس آنها هم به خوبی از هرج و مرجی که در راه است خبردارند. ما داریم به سوی دورانی می رویم که من آن را فاجعه دائم می خوانم. متأسفانه این نظر صرفاً یک واقعیت علمی و از نظر محیط زیستی و جمعیت شناسی حتمی است.

پس اگر فکر می کنید که دنیا به سوی چنین هرج و مرجی می رود، دو عکس العمل بیشتر باقی نمی ماند: می توانید تلاش کنید با منابع این مشکلات برخورد کنید، یا بگوئید، خوب هرج و مرج اتفاق می افتد و ما می خواهیم تا آنجا که می توانیم از آنچه باقی می ماند بهره ببریم، دقیقاً آنچه پی ان ای سی می گوید.

بله. من فکر می کنم که این سوال، پرسش قرن ما است: ما با این فاجعه دائمی که در حال رخ دادن است چه می خواهیم بکنیم؟ و من فکر می کنم که پی ان ای سی کاملاً به این مسئله واقف است و تمامی سیاست های بوش مخفیانه توسط آن هدایت می شود. خروج از توافق کیوتو نیز بخشی از این سیاست بود. آلترناتیو ممکن در برابر آن حرکت «تغییر جهانی شدن» به نفع جهانی عادلانه تر و صلح طلب تر می باشد. همان گونه که دریدا می گوید، این حرکت ممکن است ضعیف و دارای تضاد باشد اما همه آن چیزی است که ما در برابر پی ان ای سی در دست داریم. پس نمی توانیم وا بدهیم. باید با تمامی آنچه داریم از آن دفاع کنیم.

پاسخ پی ان ای سی در برابر فاجعه دائم، جنگ دائم است. باید دریابیم که عراق پایان این پروژه نیست، بلکه فقط شروع آن است. وقتی آنها می گویند که یکی از مهمترین وظائف ارتش آمریکا "جنگیدن و قاطعانه برنده شدن در جنگ های عمده و همزمان است"، باید دریابیم که برنامه

از برنامه بود. در صفحه ۱۴ "بازسازی قدرت دفاعی آمریکا" می خوانیم که آمریکا از دهه ها قبل در نظر داشته است که نقش تعیین کننده تری را در منطقه خلیج فارس ایفا کند. و سپس می خوانیم، "در حالی که تضاد حل نشده با صدام بهانه کافی را ایجاد می کند، مسئله حضور نیروهای آمریکایی در منطقه از مسئله صدام فراتر می رود."

این مطلب در سال ۲۰۰۰ نوشته شده است. یعنی که به زبان ساده تر: ما خواهان پایگاه های آمریکا در این منطقه بوده، و هدف ما همین است و بقیه فقط بهانه ای بیش نیست. و هر چه این کشور بیشتر دچار هرج و مرج شود، مردم دنیا بیشتر به این نتیجه می رسند که خوب حداقل آمریکا در منطقه حضور دارد و تا حدی اوضاع را تحت کنترل خود قرار می دهد و بدین ترتیب افکار عمومی برای تشکیل پایگاه های آمریکا در منطقه آماده می شود. و این همان است که آنها می خواهند.

شما پی ان ای سی را چنان مطرح می کنید که انگار این پروژه بیانگر تغییری بنیانی در سیاست های آمریکا ایجاد کرده است. و در عین حال مطرح می کنید که تمدن ما با وضعیت اضطراری روبرو است. چه چیزی در تمدن ما، ما را بی وقفه به سوی این تغییر می کشاند، بدون نیاز به ولفوویتزها و پرل ها که ما را به آن سو هل بدهند؟

کاملاً روشن است که کره خاکی ما به سوی وضعیتی بحرانی می رود. حتی امروز در روزنامه مقاله ای در باره مناطق مرده در اقیانوس ها که رو به افزایش است خواندم. چندی قبل در چین و صحرای آفریقا طوفان شن عظیمی رخ داد. حتی اینجا در بلژیک، دو هفته گذشته همراه با باران شن از آسمان بارید. اینها علامت های فاجعه های زیست محیطی هستند. و می دانیم که تا سال ۲۰۵۰ جمعیت دنیا ۹٫۱ بیلیون نفر خواهد شد در کره زمینی که توازن بیولوژیکی آن در معرض خطر جدی است. بخش بزرگی از

اما این جا هم یک سیستم قانونی حق داشتن وکیل، اجازه ملاقات و غیره را فراهم می کرد. در گوانتانامو هیچ قانونی عمل نمی کند. شهادت زندانیان آزاد شده انگلیسی در باره آنچه در آنجا می گذرد، غیر قابل درک است. آنها شکنجه و وادار به زندگی در شرایطی غیر قابل باور شده اند.

اما نکته فقط در این نیست که با این افراد بد رفتاری شده است...

خیر، اینان در خارج از محدوده قانون قرار گرفته اند. بنا به آگامبن، آنها فقط زنده هستند. آگامبن میان بیوس [۲] و زوه تفاوت قائل می شود. بیوس زندگی در پولیس، در شهر، در یک فضای سیاسی است. زوه فقط زنده بودن است. فقط زنده بودن یعنی که فردی را از همه حقوقی که به او تعلق می گیرد محروم کنیم. در این صورت برای او فقط یک وجود بیولوژیکی باقی می ماند. هنگامی که تفاوت میان زندگی خصوصی و عمومی، میان عملکرد خصوصی من و شناخته شدن وجود سیاسی من به عنوان یک شهروند در هم می ریزد، فرد فقط به جسدی زنده تبدیل می گردد: درست مثل کسانی که در کمپ ها و در منطقه ای بی ارتباط با همه جا زندگی می کنند. آنها نه عملکرد سیاسی دارند و نه زندگی خصوصی.

وجود چنین مناطقی وضعیت استثنا که در آن قانون زیر پا گذاشته می شود را نشان می دهد. رشد این پدیده بسیار خطرناک است. می توان پا را قدری فراتر گذاشت و ادعا کرد که هم اکنون افغانستان و عراق مناطقی بزرگ از این دست هستند. چرا که فکر کنید عراق امروزه چیست؟ آیا رسماً در جنگ است؟ آیا تحت اشغال است؟ آیا دولتی موقت بر آن حکومت می کند؟ عراق چیست؟

فکر می کنید آمریکا برای عراق، و رای تجاوز به عراق، نقشه ای کشیده بود؟

من فکر می کنم اگر یک چیز روشن باشد آن این است که آنها هیچ برنامه ای نداشتند. در واقع من فکر می کنم که نبودن برنامه ای از قبل تعیین شده، خود جزئی

نوشتن و بحث در باره وضع موجود است تا عراق که تا کنون اولین مورد از اجرای این نوع سیاست بوده به سیاستی جاری تبدیل نگردد، چون بزرگترین خطر، امروزه همین است. اگر ما بگوئیم خوب این که دیگر اتفاق افتاده و همه چیز تمام شده و حالا ما دیگر به وضعیت نرمال بازگشته ایم، آن وقت این نوع جنگ بی قانون، نا عادلانه و وحشتناک با تمامی بمب های خوشه ای و اتمی اش تبدیل به زندگی نرمال و روزمره ما خواهد شد.

- مخاطب شما کیست؟

مخاطب کنونی همان کسانی هستند که در روز تشکیل تریبونال شرکت خواهند کرد. اما مخاطبان ما به طور کلی فراتر از این جمع کوچک خواهد بود. ما تلاش می کنیم وجدان عمومی مردم کره زمین را مخاطب قرار دهیم. و البته این حرکت نامه ای سرگشاده است به کاخ سفید. اینکه آنان این نامه را دریافت خواهند کرد یا نه، ما نمی دانیم. اما من مطمئن هستم که سفیر آمریکا روزنامه های بلژیکی را می خواند. پس شاید صدای ما حتی همین الان که با هم صحبت می کنیم به گوش آنان نیز رسیده باشد.

۱- در فرودگاه اورلی فرانسه یک ایرانی بیش از یک دهه است که در منطقه ترانزیت زندگی می کند. اخیرا با نوشته شدن مقالات بسیار در باره او دولت فرانسه حاضر به دادن اجازه ورود به خاک فرانسه به او شد ولی وی از قبول آن سر باز زد، چرا که پس از گذشت این همه مدت او دیگر نمی تواند تصور کند که چگونه در یک محیط «نرمال» می توان زندگی کرد.

برای اطلاعات بیشتر در باره «پروژه برای عصر نوین آمریکائی» به آدرس های زیر مراجعه کنید.

www.newamericancentury.org

برای اطلاعات درباره تریبونال به آدرس زیر مراجعه کنید:

www.brusselstribunal.org

نظرات خود را در باره نوشته می توانید به آدرس زیر بفرستید:

Nsy39@gmx.de

اگر ما ضد آمریکائی بودیم، پس چرا بسیاری از آمریکائیان بلافاصله پس از اعلام پروژه همکاری خود را با ما اعلام کردند؟ کسانی مثل ساول لاند، ویلیام ریورز پیت، رمزی کلارک، امانوئل والراشتاین، جیم لوب، تام بری همگی بلافاصله به دعوت ما پاسخ مثبت دادند.

- فکر می کنید تریبونال بروکسل به چه چیزی دست خواهد یافت؟

ما هیچ قدرت قانونی نداریم، تحریم نمی توانیم بکنیم. ما به دنبال حقیقت هستیم. به عنوان یک فیلسوف، من باید باور داشته باشم که حقیقت وجود دارد. ما می خواهیم به مردم دنیا نشان دهیم که نقشه ای وجود داشته است، و این نقشه نامی دارد و آن نام «بازسازی قدرت دفاعی آمریکا» است، و این برنامه توسط پی ان ای سی که سه نفر از اعضای آن از افراد کلیدی دولت جنگ بوش هستند، طرح ریزی شده است. و دوم اینکه، امیدوارم وقتی مردم این مسئله را درمی یابند، اعتراضات بر علیه آن آغاز گردد. من امیدوارم که افکار عمومی کره زمین به این برنامه نه بگوید، چرا که وجود قدرت برتر نوین که بر همه جهان حکومت کند در نهایت به نفع هیچکس نیست، حتی به نفع مردم آمریکا.

- فکر می کنید شما می توانید همان اثری را داشته باشید که تریبونال برتراند راسل داشت؟

اگر بتوانیم همان اندازه که راسل بر روی مسئله جنگ ویتنام تاثیر گذارد بر اوضاع فعلی تاثیر بگذاریم که بسیار عالی است. ولی یک تفاوت عمده میان این دو وجود دارد که در واقع به نفع ما عمل می کند. تریبونال راسل یکی از حرکت های عمده و تعیین کننده برای آگاه ساختن افکار عمومی از جنایات جنگ ویتنام در اروپا و آمریکا بود. در مقایسه، ما امروزه پنجاه و سه میلیون نفری که در ۱۵ فوریه به خیابان ها ریختند هستیم. پس ما نیازی نداریم که تازه مردم را قانع کنیم که این جنگ غیر قانونی و غیر عادلانه است. من فکر می کنم بسیاری این را می دانند. آنچه که امروزه اهمیت دارد، صحبت کردن،

مهیبت تر از آن است که ما می پنداریم. پس ما به سوی جنگ دائمی می رویم. و مسلما جنگ دائم بر علیه تروریسم، جنگ دائمی را بیشتر دامن می زند. شاید من بسیار رادیکال هستم، اما من فکر می کنم که این نیز بخشی از برنامه بوده است. چگونه می توان یک دستگاه عظیم اقتصادی مثل اقتصاد نظامی را بدون وجود دشمنی بزرگ نگاهداری کرد؟ شما باید دشمنی عظیم داشته باشید. اینان یا احمق هستند و یا بسیار بد بین، و به نظر من اینها بد بین هستند. آنها می دانند که با رفتن به عراق نه تنها ال قاعده و سازمان های مشابه را تضعیف نکرده بلکه بهانه برای ادامه حضور آنان را فراهم می کنند. برای همین هم ما کارت پستالی با تصویر زنی در حجاب اسلامی با پرچم آمریکا تهیه کردیم. ما باید با هر دو نوع از افراط گرائی همزمان مبارزه کنیم. کسانی که هم اکنون در کاخ سفید حضور دارند، افراط گرایانی خطرناک هستند درست مثل افراط گرایان اسلامی. ما باید به برقع حتی اگر پرچم آمریکا باشد نه بگوئیم.

- آیا این شرایط استثنا شامل حال خود آمریکائی ها هم می شود؟

صد درصد. عین همین مسائل در حال حاضر در آمریکا رخ می دهد. قانون پاتریوت [۳] تمامی حقوق مدنی مردم بر اساس قانون اساسی را معلق ساخته است. من فکر می کنم بهترین مثال حق جستجوی خانه مردم بدون مجوز قانونی است. باید بگویم که به نظر من این کار بسیار شوم و تهدید آمیز است. از ۱۱ سپتامبر تا کنون بسیاری از حقوق مردم آمریکا زیر سوال رفته است. امیدوارم مردم آمریکا از خواب بیدار شوند. برخی مردم می گویند که من ضد آمریکائی هستم، اما من کاملا طرفدار آمریکا هستم. و باید بگویم که تمام تریبونال طرفدار آمریکا است، در مفهومی عمیق، یعنی ما می خواهیم از مردم آمریکا در برابر افراطیونی که هم اکنون در کاخ سفید در راس قدرت هستند، دفاع کنیم. اتفاقی نیست که اکثریت شاهدین ما آمریکائی هستند.

مرگ ریگان و راز ایران - کنترا

اتحاد کار

شماره ۱۱۹ خرداد ۱۳۸۳

ژوئن ۲۰۰۴

ETEHAD KAR

JUIN 2004

VOL 10. NO. 119

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N° 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.

P.O. BOX 41054

2529 SHAUGHNESSY

STREET

PORT COQUITLAM. B.C.

V 3 C 5 G O

CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaiian.org

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

رونالد ریگان هنرپیشه نه چندان معروف فیلم های وسترن هالیوود و رئیس جمهور سابق آمریکا درگذشت. وی را در شرایطی به عنوان کاندیدای جمهوری خواهان برای پست ریاست جمهوری آمریکا معرفی کرده بودند که جیمی کارتر نماینده حزب دموکرات درگیر مشکلات معینی در عرصه مسائل بین المللی و بویژه در ارتباط با ایران شده بود. تعیین جانشین برای وی می باید چرخشی را در سیاست خارجی آمریکا بوجود می آورد و در این چرخه حل مشکلات در رابطه با ایران از جمله آنها بود. این مشکلات در گام اول وجود ۵۲ گروگان آمریکایی در تهران و ده ها گروگان خارجی و بویژه آمریکایی در لبنان بودند که آنها نیز در اختیار نیروهای حزب الله وابسته به جمهوری اسلامی بودند می باید هرچه زودتر و در بندوبست با رژیم جمهوری اسلامی آزاد می گردیدند.

از طرف دیگر آغاز مذاکرات آمریکایی ها برای آزاد کردن گروگان ها با جمهوری اسلامی هم زمان با انقلابی بود که در نیکاراگوئه اتفاق افتاده و نیروهای چپ قدرت دولتی را با رای مردم به دست آورده بودند. بیخ گوش آمریکا کوبای دیگری بوجود آمده بود و تحمل چنین امری برای واشنگتن امکان پذیر نبود. نام پرونده ایران - کنترا در این مقطع بود که به رسانه ها راه یافت و تا به امروز نیز جزئیات آن از افکار عمومی جهان پنهان نگاه داشته شده است. توجه داشته باشیم که موضوعیت بستن قرارداد با جمهوری اسلامی و اقدامات بعدی که رونالد ریگان در این رابطه پیش می برد در زمانی اتفاق افتاده بودند که کنگره آمریکا ظاهرا هرگونه همکاری آمریکا با ایران به خصوص در زمینه فعالیت تسلیحاتی و خرید و فروش اسلحه و همچنین درگیری و دخالت آمریکا در شورش ها و درگیری های منطقه ای را ممنوع اعلام و انجام آنها را قلعین کرده بود. در مقابل این اعلام موضع رسمی کنگره، سیاستمداران آمریکا در این مقطع با اعلام پروژه جنگ ستارگان برای مقابله با شوروی، در تلاش بودند که خطر کمونیسم را حداقل در کشورهای نزدیک به خود به حداقل برسانند. حمایت نظامی و مالی آمریکا از شورشیان کنترا در نیکاراگوئه نیز در همین رابطه توجیه می گردید.

پنتاگون در آن زمان همچنین با تحویل محموله اسلحه به ایران و دریافت پول هنگفتی از جمهوری اسلامی، بخش مهمی از بودجه تجاوز خود به حقوق مردم در نیکاراگوئه و تقویت شورشیان کنترا را عملی نمود. رفسنجانی مرد هزار چهره رژیم بهترین رابط با ریگان، جورج بوش پدر و دیگر مقامات آمریکایی بود که نهایتا سفر مک فارلین به تهران و گذاشتن قول و قرار های معین، جمهوری اسلامی را مورد نققد دولت ریگان قرار داد. اما این که در قضیه ایران - کنترا چه توافقاتی فی مابین آمریکا و جمهوری اسلامی گذشت هنوز هم در هاله ای از ابهام باقی مانده است. تنها در سال ۱۹۸۷، ریگان طی یک سخنرانی که در تمام آمریکا به طور زنده پخش شد، اعلام داشت که اشتباه کرده و از مردم آمریکا عذر خواست. اما برای همگان روشن بود که مشاوران ارشد ریگان در پنتاگون طبق یک برنامه مشخص و از پیش تعریف شده، محموله بزرگ اسلحه را به ایران فروخته اند. این گونه معذرت خواهی ها نه واقعی بود و نه تضمینی بود برای عدم تکرار چنین معاملاتی. چرا که اساسا بخشی از درآمدهای سرمایه داران آمریکا در تجارت اسلحه هایی است که هرروزه چه بطور رسمی و چه بصورت سیاه به این دست خریداران تحویل داده می شود و چنین اقداماتی جزئی از سیاست خارجی دولت های آمریکایی بوده و هست. گزارشات منتشره نهادهای دولتی و امنیتی آمریکا نیز غیر از این چیزی نمی گویند. برای مثال در سال ۱۹۹۲ گزارشی از عملکرد سازمان سیا منتشر شد که نشان می داد از سال ۱۹۷۸ برنامه ای استراتژیک برای معامله با برخی دولت ها و کمک به ناراضیان در دیگر کشورها تهیه شده است. ریگان در سال ۱۹۷۹ و مقارن با انتقال ریاست جمهوری آمریکا مامور اجرای این سیاست در آن سال ها بود. در سال ۱۹۹۷ هم گزارش دیگری منتشر شد که طبق اطلاعات مندرج در آن، نه تنها فعالیت دیکتاتورها و مرتجعین در دیگر کشورها مورد حمایت آمریکا بوده، بلکه دولت دموکرات !!! کلینتون، جانشین ریگان، مستقیما بوجهی ای تعیین نموده بود که در این رابطه و در تمام نقاط جهان در راستای اهداف آمریکا مورد استفاده قرار گیرد.

اما آن چه امروز حداقل در رابطه با ایران می توان گفت این است که تحلیف ریگان با آزادی گروگان های سفارت آمریکا در تهران همراه شد و دولت ریگان ترجیح داد به کمک ایران برای حل مشکل گروگان ها در لبنان اقدام کند، که کرد. معامله با جمهوری اسلامی و سود دوطرفه برای آمریکا آنقدر ارزشمند بود که به خاطر آن اگر ریگان هم مجبور به ترک ریاست جمهوری می شد و تا آخر عمرش هم درباره آن سکوت اختیار می کرد نباید آب از آب تکان می خورد. معاملاتی که تا به امروز هم ادامه دارد و مهم ترین آنها نیز تامین سلاح های مورد نیاز جمهوری اسلامی در جنگ هشت ساله با عراق بود. همه این روابط صمیمانه در شرایطی تداوم می یافت که آخوندها در نمایشهای نماز جمعه ای خود باز هم شعار مرگ بر آمریکا را می دادند و سودهای حاصله از این شعارها را در سرمایه اندوزی های بیشتر در داخل و خارج و در تقویت بنیادگرایان به مصرف می رساندند. جمهوری اسلامی سیاست ایجاد کمربند سبز آمریکا در منطقه را خیلی خوب نمایندگی می کرد و باید مزدش را هم می گرفت.